

تفاوت‌های ارزشیابی مردم محور با پیمایش (مبتنی بر مدل ساندرز)



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تاریخ انتشار:

۱۴۰۵/۳/۳

شماره مسلسل:

۲۱۵۵۱



مرکز پژوهش‌های
مجلس شورای اسلامی

عنوان گزارش:

تفاوت‌های ارزشیابی مردم‌محور با پیمایش (مبتنی بر مدل ساندرز)

نوع گزارش: طرح/لایحه □، راهبردی □، نظارتی □، پیش‌نویس قانونی □

نام دفتر:

ارزشیابی مردمی سیاست‌ها و قوانین

تهیه و تدوین کنندگان:

حسین تدین، محسن ابن‌الدین حمیدی

مدیر مطالعه:

محسن ابن‌الدین حمیدی

ناظران علمی:

روح‌اله عباسی، بهروز طهماسب کاظمی

اظهار نظر کننده:

محمدجواد کشانی

اظهار نظر کننده خارج از مرکز:

محمد رضا ابن‌الدین حمیدی (هیئت علمی دانشگاه امام حسین (ع))

گرافیک و صفحه آرایی:

نرجس امیراحمدی

ویراستار ادبی:

مژگان کاظمی

واژه‌های کلیدی:

۱. ارزشیابی مردم‌محور

۲. پیمایش

۳. ارزشیابی سیاست

تاریخ شروع مطالعه:

اردیبهشت ۱۴۰۴



فهرست مطالب

چکیده.....	۶
خلاصه مدیریتی.....	۷
۱. مقدمه.....	۸
۲. بیان مسئله و اهمیت موضوع.....	۹
۳. چارچوب مفهومی تحلیلی.....	۱۲
۴. تفاوت‌ها.....	۱۴
۴-۱. لایه نخست: فلسفه پژوهش.....	۱۴
۴-۲. لایه دوم: رویکرد پژوهش.....	۱۶
۴-۳. لایه سوم: راهبرد پژوهش.....	۱۸
۴-۴. لایه چهارم: انتخاب روش شناختی.....	۲۰
۴-۵. لایه پنجم: افق زمانی.....	۲۳
۴-۶. لایه ششم: تکنیک‌ها و رویه‌های گردآوری و تحلیل داده‌ها.....	۲۵
۵. جمع‌بندی و پیشنهادها.....	۲۹
منابع و مأخذ.....	۳۱

فهرست جداول

جدول ۱. مقایسه فلسفه پژوهش در پیمایش ارزشیابی مردم‌محور.....	۱۵
جدول ۲. تفاوت میان رویکرد قیاسی و استقرایی.....	۱۷
جدول ۳. مقایسه راهبرد پژوهش در پیمایش ارزشیابی مردم‌محور.....	۲۰
جدول ۴. مقایسه انتخاب روش شناختی در پیمایش ارزشیابی مردم‌محور.....	۲۲
جدول ۵. مقایسه دو افق زمانی در پیمایش ارزشیابی مردم‌محور.....	۲۵
جدول ۶. مقایسه لایه تکنیک‌ها و رویه‌ها در پیمایش ارزشیابی مردم‌محور.....	۲۹
جدول ۷. خلاصه مقایسه پیمایش ارزشیابی مردم‌محور در لایه‌های مدل ساندرز.....	۲۹



تفاوت‌های ارزشیابی مردم محور با پیمایش (مبتنی بر مدل ساندرز)

Doi: [10.22034/mrc.report.21551](https://doi.org/10.22034/mrc.report.21551)

چکیده



نظام‌های ارزیابی در ایران عمدتاً بر پیمایش‌های کمی استوار بوده‌اند که با پیش‌فرض‌های اثبات‌گرایانه، بر اندازه‌گیری استاندارد شده و تعمیم آماری تأکید دارند. اگرچه این رویکرد در سنجش شاخص‌ها، کارآمد است، اما در بازنمایی تجربه زیسته شهروندان و زمینه‌های سیاست‌ها با محدودیت مواجه است. این گزارش با بهره‌گیری از «مدل ساندرز»، تفاوت‌های بنیادین میان دو رویکرد پیمایش و ارزشیابی مردم‌محور را در شش لایه فلسفه، رویکرد نظری، راهبرد، روش‌شناسی، افق زمانی و تکنیک‌های گردآوری داده، تحلیل می‌کند. یافته‌ها نشان می‌دهد پیمایش مبتنی بر اثبات‌گرایی، واقعیت را عینی می‌داند، از منطق قیاسی پیروی می‌کند، راهبردی مشاهده‌گر دارد، بر روش‌های کمی ساختاریافته متکی است، افقی مقطعی دارد و داده‌ها را از طریق ابزارهای استاندارد گردآوری می‌کند. در مقابل، ارزشیابی مردم‌محور در چارچوب برساخت‌گرایی، واقعیت را چندبعدی و زمینه‌مند می‌بیند، از منطق استقرایی بهره می‌برد، راهبردی مشارکتی دارد، از روش‌های کیفی یا ترکیبی استفاده می‌کند، فرایندی طولی و چرخه‌ای را دنبال می‌کند و داده‌ها را از طریق گفت‌وگو و تعامل جمع‌آوری می‌کند. این تفاوت‌ها نشان می‌دهد گذار از پیمایش به ارزشیابی مردم‌محور صرفاً تغییر ابزار نیست، بلکه تحولی در فلسفه ارزیابی از «منطق کنترل» به «منطق یادگیری» است. گزارش پیشنهادهایی چون تدوین چارچوب ملی ارزشیابی مردم‌محور، ظرفیت‌سازی تخصصی و انتشار گزارش‌های ترکیبی را برای تحول در نظام ارزیابی کشور ارائه می‌دهد.



■ بیان/شرح مسئله

نظام‌های ارزشیابی در ایران و بسیاری از کشورهای طی دهه‌های گذشته عمدتاً بر راهبرد پیمایش و سنجش‌های کمی استوار بوده‌اند. این راهبرد، که در سنت غالب روش‌شناسی با پیش‌فرض‌های پوزیتیویستی و پساپوزیتیویستی هم‌خوانی دارد، بر اندازه‌گیری استاندارد شده، تعمیم آماری و فاصله تحلیلی ارزیاب از موضوع، تأکید می‌کند. چنین رویکردی در سنجش شاخص‌ها، پایش روندها و مقایسه عملکرد دستگاه‌ها کارآمد بوده است؛ با این حال، در بازنمایی لایه‌های معنایی، تجربه زیسته شهروندان و زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی سیاست‌ها با محدودیت‌هایی مواجه است. تحولات جهانی در حوزه ارزشیابی، به‌ویژه در چارچوب سازمان‌های بین‌المللی مانند برنامه توسعه ملل متحد^۱ و سازمان توسعه و همکاری‌های اقتصادی^۲ نشان می‌دهد که ارزشیابی صرفاً ابزاری برای سنجش عملکرد نیست، بلکه بخشی از نظام یادگیری حکمرانی به شمار می‌رود. در این چارچوب، مشارکت ذی‌نفعان و درک معناهای زیسته مردم به‌عنوان مؤلفه‌ای اساسی در اعتبار و کارآمدی ارزشیابی مطرح شده است. از همین منظر، «ارزشیابی مردم‌محور» به‌عنوان رویکردی مشارکتی و یادگیرنده در حال گسترش است.

این گزارش تلاش دارد با استفاده از «مدل ساندرز» که در سال ۲۰۱۹ ارائه شده است، به مقایسه نظام‌مند دو منطق پژوهشی، پیمایش و ارزشیابی مردم‌محور، پرداخته و تفاوت آنها را در شش لایه فلسفه، رویکرد نظری، راهبرد، روش‌شناسی، افق زمانی و تکنیک‌های گردآوری و تحلیل داده، بررسی کند. هدف، مقایسه ابزارها نیست، بلکه تبیین تفاوت‌های پارادایمی در تولید دانش و پیامدهای آن برای سیاستگذاری عمومی است.

■ یافته‌های کلیدی

این دو رویکرد در ساحت‌های مختلف با یکدیگر تفاوت دارند. اهم موارد را می‌توان به شرح ذیل بیان کرد:

■ **از عینیت سنجشی تا فهم مشارکتی:** در سنت پیمایشی، واقعیت اجتماعی به‌مثابه امری قابل اندازه‌گیری و مستقل از ارزیاب فرض می‌شود و داده‌های عددی مبنای تحلیل قرار می‌گیرند. در مقابل، ارزشیابی مردم‌محور واقعیت را امری زمینه‌مند و معنا‌ساز تلقی می‌کند که در تعامل میان سیاست و جامعه شکل می‌گیرد. از این رو، هدف صرفاً سنجش از بیرون نیست، بلکه فهم در بستر گفت‌وگو و مشارکت است.

■ **از کنترل عملکرد تا یادگیری نهادی:** پیمایش غالباً در خدمت پایش، مقایسه و پاسخ‌گویی اداری قرار می‌گیرد. در حالی که ارزشیابی مردم‌محور بر تقویت چرخه یادگیری، بازاندیشی سیاست و اصلاح مستمر مبتنی است. در این رویکرد، ارزشیابی به بخشی از فرایند بهبود تبدیل می‌شود، نه صرفاً ابزار نظارت.

■ **از فرضیه قیاسی تا تولید معنا:** پیمایش معمولاً با تکیه بر چارچوب‌های نظری موجود و فرضیه‌های از پیش تعریف شده عمل می‌کند (حرکت قیاسی). در مقابل، ارزشیابی مردم‌محور امکان می‌دهد مفاهیم و الگوها از دل تجربه‌های میدانی و تعامل با ذی‌نفعان شکل گیرند (حرکت استقرایی یا تعاملی).

■ **از تولید داده تا تولید بینش:** خروجی پیمایش عمدتاً شاخص‌ها و سنجش‌های قابل مقایسه است؛ خروجی ارزشیابی مردم‌محور علاوه بر این موارد، شامل تفسیرهای زمینه‌مند، روایت‌های معنادار و بینش‌های قابل استفاده برای بازطراحی سیاست است.

1 . United Nations Development Programme (UNDP)

2 . Organisation for Economic Co-operation and Development (OECD)



- از پاسخ‌گویی اداری تا اعتمادسازی اجتماعی: در چارچوب پیمایشی، مردم عمدتاً در مقام پاسخ‌دهنده تعریف می‌شوند و ارزیابی در خدمت گزارش‌دهی عملکرد قرار می‌گیرد. در ارزشیابی مردم‌محور، مردم در فرایند تعریف مسئله، تفسیر نتایج و پیشنهاد اصلاح مشارکت می‌کنند؛ همین مشارکت می‌تواند به تقویت سرمایه اجتماعی و اعتماد عمومی بینجامد. با گذر از رویکرد پیمایش به ارزشیابی مردم‌محور، این پیامدهای سیاستی می‌تواند محقق شود:
- بازطراحی نظام ارزیابی کشور: گذار از رویکرد کنترل‌محور به یادگیرنده و مشارکتی.
- ادغام داده‌های مردم‌محور با داده‌های آماری رسمی: ایجاد نظام داده‌های ترکیبی.^۱
- بازتوانی ارزیابان در مهارت‌های کیفی و اجتماعی: توسعه ظرفیت گفت‌وگو و تفسیر در کنار تحلیل آماری.
- بازنگری شاخص‌های عملکرد: افزودن شاخص‌های کیفی چون رضایت، اعتماد و تجربه شهروندی.
- استفاده از فناوری‌های تعاملی: بهره‌گیری از ابزارهای دیجیتال برای شنیدن صدای مردم در فرایند ارزیابی.

■ پیشنهاد راهکارهای تقنینی، نظارتی یا سیاستی

- تدوین «چارچوب ملی ارزشیابی مردم‌محور» ذیل سازمان اداری استخدامی برای تعریف اصول، استانداردها و شیوه‌های اجرایی.
- طراحی دوره‌های آموزشی رسمی و ضمن خدمت در حوزه روش‌های کیفی، تسهیل‌گری اجتماعی و تحلیل داده‌های ترکیبی.
- انتشار سالیانه «گزارش ارزشیابی مردم‌محور از سیاست عمومی»^۲ در کنار گزارش‌های آماری رسمی.

۱. مقدمه

در دهه‌های اخیر، حوزه ارزیابی و پژوهش اجتماعی شاهد تحولات بنیادینی در فلسفه و روش بوده است. رویکردهای سنتی، به‌ویژه پیمایش‌های آماری، که زمانی ابزار اصلی سنجش افکار و ارزیابی برنامه‌ها بودند، به‌تدریج با نقدهای گسترده‌ای مواجه شدند؛ زیرا اگرچه این رویکردها داده‌های کمی فراوانی تولید می‌کنند، اما اغلب از درک تجربه‌های انسانی، زمینه‌های فرهنگی و معانی اجتماعی فاصله دارند [۱] [۲]. از دل این نقدها، جریان جدیدی پدید آمد که بر محور مشارکت، درک متقابل و یادگیری اجتماعی استوار است و با عنوان «ارزشیابی مردم‌محور»^۳ شناخته می‌شود.

در این الگو، مردم نه به‌عنوان «منابع داده»، بلکه به‌عنوان «شریک شناخت» در فرایند ارزیابی حضور دارند. تمرکز از سنجش برای کنترل، به یادگیری برای بهبود، تغییر یافته است. این دگرگونی، بخشی از تحولات وسیع‌تری است که در عرصه سیاست‌گذاری، توسعه و علوم اجتماعی رخ داده است و هدف آن بازگرداندن «انسان» به مرکز نظام ارزیابی است [۳] [۴].

انتخاب «مدل ساندرز»^۴ برای این گزارش بر پایه مزیت‌های تحلیلی و سیاستی آن در مقایسه با سایر

1 . Mixed Evidence System

۲. منظور از «گزارش ارزشیابی مردم‌محور از سیاست عمومی»، گزارشی مکمل در کنار گزارش‌های آماری رسمی است که بر پایه روایت‌ها، گفت‌وگوها و داده‌های کیفی، تجربه زیسته شهروندان از کیفیت، دسترسی و نحوه ارائه خدمات را منعکس می‌کند. این گزارش به‌جای جایگزینی شاخص‌های عددی، آنها را تکمیل کرده و به تقویت یادگیری نهادی و افزایش اعتماد عمومی کمک می‌کند.

3 . People-Centered Evaluation

۴. مدل پیاز پژوهش ساندرز (Saunders' Research Onion).

چارچوب‌های روش تحقیق انجام شده است. برخلاف مدل‌های رایج مانند مدل سه‌لایه‌ای کراسول یا مدل‌های چرخه‌ای پاتون و چمبرز، مدل ساندرز صرفاً به تکنیک‌ها یا مراحل گردآوری داده محدود نمی‌شود، بلکه منطق درونی پژوهش را از فلسفه تا ابزار، به صورت لایه‌به‌لایه آشکار می‌سازد. این لایه‌مندی امکان تحلیل نظام‌مند تفاوت میان رویکردهایی چون پیمایش و ارزشیابی مردم‌محور را فراهم می‌کند؛ تفاوتی که تنها در سطح ابزار نیست، بلکه در سطح پارادایم‌ها، نحوه ساخت نظریه، نوع راهبرد پژوهش و پیامدهای آن برای سیاستگذاری نمود می‌یابد. در حوزه حکمرانی، این مدل به سیاستگذاران کمک می‌کند دریابند تغییر در هر لایه، از تغییر فلسفه تا تغییر روش گردآوری داده، چه اثری بر فرایند تصمیم‌سازی، کیفیت یادگیری نهادی و میزان مشارکت ذی‌نفعان خواهد داشت. از این رو، مدل ساندرز تنها یک ابزار روش‌شناختی نیست، بلکه چارچوبی تحلیلی برای پیوند میان پژوهش، ارزیابی و حکمرانی کارآمد است.

پژوهش حاضر با بهره‌گیری از این مدل تلاش می‌کند تفاوت‌های میان دو رویکرد «پیمایش» و «ارزشیابی مردم‌محور» را از سطح فلسفه تا سطح تکنیک‌های اجرایی تبیین کند. این مدل به دلیل ساختار لایه‌لایه‌اش، امکان تحلیل منظم و نظام‌مند دو جهان‌بینی متفاوت را فراهم می‌آورد: یکی مبتنی بر اثبات‌گرایی، تعمیم و اندازه‌گیری است و دیگری مبتنی بر بساخت‌گرایی، معنا و مشارکت.

در نهایت، این مطالعه می‌کوشد نشان دهد که تفاوت میان این دو رویکرد صرفاً در ابزار یا روش نیست، بلکه بیانگر دو فلسفه متفاوت از دانستن و ارزیابی است: یکی دانشی برای کنترل و دیگری دانشی برای توانمندسازی. درک این تفاوت‌ها می‌تواند مبنایی نظری و عملی برای تحول در نظام ارزیابی کشور و حرکت به سوی الگوهای یادگیرنده و مردم‌محور فراهم سازد.

۲. بیان مسئله و اهمیت موضوع

نظام‌های ارزیابی در دهه‌های اخیر در ایران و جهان با تحولات عمیقی در مأموریت، فلسفه، روش و نظام هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی محقق مواجه شده‌اند. در گذشته، ارزیابی عمدتاً ابزاری برای سنجش عملکرد و پاسخ‌گویی اداری تلقی می‌شد. این نگرش که ریشه در سنت اثبات‌گرایی و مدیریت علمی داشت، بر پایه این فرض استوار بود که اگر بتوان متغیرهای کلیدی را به صورت عددی و کمی اندازه گرفت، می‌توان کیفیت سیاست‌ها و برنامه‌ها را به‌طور عینی سنجید. بر همین اساس، **پیمایش‌های آماری و شاخص‌های عملکرد کمی** به ابزار اصلی ارزیابی تبدیل شدند. در ایران نیز نظام‌های ارزیابی در دستگاه‌های اجرایی، عمدتاً از الگوی پیمایشی پیروی کرده‌اند؛ از طرح‌های ملی سنجش رضایت مردم از خدمات دولتی گرفته تا ارزیابی عملکرد سازمان‌ها و برنامه‌های توسعه.

با وجود مزایای این الگو، مانند سهولت مقایسه، قابلیت تعمیم و امکان تحلیل آماری، مشکلات جدی در کاربست آن آشکار شده است. نخست آن که **پیمایش‌ها در بهترین حالت تنها «تصویر عددی» از واقعیت اجتماعی ارائه می‌دهند**، نه خود واقعیت را. این داده‌ها اغلب فاقد عمق فرهنگی و زمینه‌ای هستند و نمی‌توانند تفاوت‌های محلی، فرهنگی و تجربی را بازنمایی کنند. دوم آن که پاسخ‌های مردم در قالب گزینه‌های از پیش تعیین شده محدود می‌شود و فرصت برای بیان تجربه‌ها، احساسات یا تفسیرهای شخصی از میان می‌رود. سوم آن که در نظام‌های ارزیابی کمی، مردم به «پاسخ‌دهنده» تقلیل می‌یابند و نه «شریک شناخت». در نتیجه، شکاف فزاینده‌ای میان داده‌های رسمی و تجربه زیسته مردم پدید آمده است. برای مثال، ممکن است شاخص‌های رسمی



رضایت از خدمات دولتی در سطح بالایی گزارش شوند، اما در واقعیت اجتماعی، اعتماد عمومی به نهادها کاهش یابد. یا ممکن است برنامه‌ای از نظر شاخص‌های کمی موفق ارزیابی شود، ولی از نگاه ذی‌نفعان محلی فاقد اثرگذاری واقعی باشد. این شکاف، به‌ویژه در حوزه‌های اجتماعی و توسعه‌ای (مانند رفاه، آموزش، سلامت یا فقرزدایی)، نشانه‌ای از **ناهم‌خوانی میان منطق اداری ارزیابی و واقعیت انسانی زندگی روزمره** است.

ریشه این شکاف را می‌توان در فلسفه و پارادایم حاکم بر ارزیابی دانست. فلسفه اثبات‌گرایی که بر عینیت، اندازه‌گیری و فاصله پژوهشگر از موضوع تأکید دارد، در عمل سبب نوعی «غیبت مردم» در فرایند شناخت می‌شود. در این چارچوب، پژوهشگر یا ارزیاب به‌عنوان ناظر بیرونی، واقعیت را براساس نظریه می‌سنجد، تحلیل می‌کند و گزارش می‌دهد. اما در جوامع پیچیده و متکثر امروزی، که تجربه‌های انسانی متنوع و زمینه‌مندند، چنین رویکردی قادر به درک عمق معنا، ارزش‌ها و ادراک‌های محلی نیست. در مقابل، از دهه ۱۹۹۰ به بعد، موجی از رویکردهای جدید در سطح جهانی شکل گرفت که تلاش داشتند **انسان و تجربه او را دوباره به مرکز ارزیابی بازگردانند**. این جریان با عناوینی چون ارزشیابی مشارکتی^۱، ارزشیابی متمرکز بر استفاده^۲ و ارزشیابی مردم‌محور^۳ شناخته می‌شود [۲] [۳] [۵]. در این رویکردها، مردم نه تنها منبع داده، بلکه همکار، شریک و حتی ارزیاب تلقی می‌شوند. هدف ارزیابی دیگر صرفاً قضاوت در مورد عملکرد نیست، بلکه یادگیری، بازاندیشی و بهبود مشترک است.

ارزشیابی مردم‌محور پاسخی نظری و عملی به محدودیت‌های ارزیابی پیمایشی است. این رویکرد با تکیه بر پارادایم برساخت‌گرایی و تفسیری‌گرایی، معتقد است واقعیت اجتماعی تنها از طریق تعامل و گفت‌وگو میان افراد معنا می‌یابد. از این رو، فرایند گردآوری و تحلیل داده نه یک عمل فنی، بلکه یک فرایند ارتباطی و یادگیرنده است. در این مدل، ذی‌نفعان و جامعه محلی در تمام مراحل، از طراحی شاخص‌ها تا تحلیل نتایج، نقش فعال دارند. چنین مشارکتی سبب می‌شود یافته‌ها نه تنها معتبرتر، بلکه از نظر اجتماعی نیز پذیرفتنی‌تر و قابل‌استفاده‌تر بوده و می‌تواند در نظر مردم مقبولیت بیشتر و در نزد حکمرانی امکان‌پذیری بیشتر برای اجرا داشته باشد.

در سطح سیاستگذاری، اهمیت این تحول دوچندان است. در نظام‌های حکمرانی معاصر، ارزیابی تنها ابزار سنجش عملکرد نیست، بلکه یکی از ارکان اصلی یادگیری نهادی و بهبود مستمر سیاست‌ها به شمار می‌رود. منظور از یادگیری نهادی، توانایی نهادهای عمومی برای بازاندیشی در اهداف، اصلاح رویه‌ها و انطباق سیاست‌ها براساس تجربه‌های واقعی اجرا و بازخورد ذی‌نفعان است. ارزیابی‌هایی که صرفاً بر داده‌های عددی و گزارش‌های رسمی متکی‌اند، اغلب به «ثبت خطا» محدود می‌شوند، بدون آنکه به تغییر معنادار در رفتار سازمانی یا تصمیم‌سازی منجر شوند. در چنین شرایطی، هنگامی که مردم در فرایند ارزیابی مشارکت ندارند و نتایج از بیرون و به‌صورت فنی استخراج می‌شود، احساس فاصله و بی‌اعتمادی نسبت به سیاست‌ها تقویت می‌شود. در مقابل، ارزشیابی مردم‌محور به‌عنوان فرایندی مشارکتی و تعاملی، با وارد کردن تجربه زیسته، تفسیرهای محلی و گفت‌وگوی مستمر میان نهادها و جامعه، بستر یادگیری نهادی واقعی را فراهم می‌کند و می‌تواند هم‌زمان به افزایش پاسخ‌گویی دولت‌ها و بازسازی اعتماد اجتماعی منجر شود [۶].

در ایران نیز زمینه چنین تحولی بیش از پیش فراهم است. تجربه چند دهه برنامه‌ریزی و ارزیابی توسعه نشان داده که تمرکز صرف بر شاخص‌های کمی، تصویر ناقصی از واقعیت اجتماعی را نشان می‌دهد. هم‌اکنون در بسیاری از برنامه‌های ملی (مانند طرح تحول سلامت یا برنامه‌های توانمندسازی محلی)، نیاز به ابزارهایی احساس می‌شود که بتوانند کیفیت تجربه مردم، رضایت درونی و آثار اجتماعی را درک کنند. ارزشیابی مردم‌محور با فراهم کردن بستر گفت‌وگو میان سیاستگذاران و مردم، می‌تواند این خلأ را پر کند. از دیدگاه نظری، مقایسه پیمایش و ارزشیابی مردم‌محور اهمیت مضاعف دارد، زیرا نشان می‌دهد چگونه دو پارادایم معرفت‌شناختی

1. Participatory Evaluation
2. Utilization-Focused Evaluation
3. People-Centered Evaluation

متفاوت می‌توانند به دو نوع متفاوت از تصمیم‌سازی منجر شوند. **پیمایش، دانشی برای کنترل تولید می‌کند؛ ارزشیابی مردم‌محور دانشی برای یادگیری تولید می‌کند.** اولی می‌خواهد بداند «چه کسی چه می‌گوید»، دومی می‌خواهد بفهمد «چرا و چگونه مردم چنین می‌اندیشند». اولی مبتنی بر فاصله میان حکمران و مردم دومی مبتنی بر گفت‌وگوی مستقیم با مردم است. از این رو، بررسی تفاوت‌های این دو رویکرد صرفاً بحثی روش‌شناختی نیست، بلکه نوعی بازاندیشی فلسفی درباره رابطه دانش، قدرت و مردم است.

پیش از ورود به تحلیل نظام‌مند تفاوت‌ها، باید روشن شود که در این گزارش مفاهیم «پیمایش» و «ارزشیابی مردم‌محور» در چه سطحی فهم و به کار گرفته می‌شوند. مسئله اصلی آن است که این دو را نمی‌توان صرفاً در سطح ابزارهای گردآوری داده یا تکنیک‌های اجرایی مقایسه کرد. هر دو ممکن است از پرسشنامه، مصاحبه ساخت‌یافته، تحلیل آماری یا حتی تحلیل عاملی استفاده کنند، اما هم‌پوشانی در ابزار، به معنای هم‌سانی در منطق معرفتی، هدف سیاستی یا کارکرد نهادی نیست. از این رو، این گزارش بر این پیش‌فرض استوار است که پیمایش و ارزشیابی مردم‌محور را باید به‌مثابه دو منطق پژوهشی و دو جهان‌بینی متمایز تحلیل کرد؛ دو رویکردی که از سطح فلسفه شناخت آغاز می‌شوند و تا سطح طراحی میدانی، تفسیر داده‌ها و کاربردهای سیاستی امتداد می‌یابند. با وجود این رویکرد پارادایمی، برای رعایت ساختار متعارف گزارش‌های سیاستی و جلوگیری از ابهام مفهومی، تعاریف کاری و حداقلی از هر دو مفهوم ارائه می‌شود. در این گزارش، «پیمایش» به‌عنوان راهبردی پژوهشی تعریف می‌شود که با اتکا به ابزارهای استاندارد و ساختاریافته، داده‌هایی عمدتاً کمی را از نمونه‌ای از جامعه گردآوری می‌کند تا الگوها، نگرش‌ها یا روابط میان متغیرها را شناسایی و به کل جامعه تعمیم دهد. در این چارچوب، پیمایش صرفاً یک ابزار اجرایی نیست، بلکه بخشی از منطق اثبات‌گرایانه و قیاسی پژوهش محسوب می‌شود؛ منطقی که بر وجود واقعیتی عینی، قابل اندازه‌گیری و مستقل از مشاهده‌گر تأکید دارد و هدف آن تولید داده‌های قابل تعمیم برای تصمیم‌گیری کلان است.

در ذیل پیمایش، «نظرسنجی» یا افکارسنجی به‌عنوان شکلی خاص و کاربردمحور از این راهبرد شناخته می‌شود. نظرسنجی‌ها عموماً با هدف سنجش سریع نگرش‌ها، ترجیحات یا میزان رضایت عمومی در یک مقطع زمانی مشخص انجام می‌شوند و اغلب برای پشتیبانی از تصمیم‌های کوتاه‌مدت یا اطلاع‌رسانی به سیاستگذاران به کار می‌روند. در این معنا، نظرسنجی را می‌توان شکل تقلیل‌یافته و مقطعی پیمایش دانست؛ درحالی‌که پیمایش به‌مثابه یک منطق و راهبرد پژوهشی کامل، دارای چارچوب نظری، طراحی نمونه‌گیری، فرضیه‌سازی و تحلیل نظام‌مند است. بنابراین، در این گزارش، موضوع تحلیل صرفاً نظرسنجی به‌عنوان یک ابزار اجرایی نیست، بلکه پیمایش به‌عنوان یک رویکرد جامع در تولید دانش کمی است. در مقابل، «ارزشیابی مردم‌محور» رویکردی در حوزه ارزیابی است که بر مشارکت فعال ذی‌نفعان، توجه به تجربه زیسته، گفت‌وگو و یادگیری جمعی تأکید دارد. هدف آن صرفاً سنجش عملکرد یا اندازه‌گیری شاخص‌ها نیست، بلکه فهم معنا، بازاندیشی سیاست و بهبود برنامه‌ها در تعامل با جامعه است. در این رویکرد، مردم نه فقط منبع داده، بلکه شریک در تولید دانش و حتی همکار در تفسیر نتایج تلقی می‌شوند. باین‌حال، باید تصریح کرد که برخلاف پیمایش، هنوز تعریف لغت‌نامه‌ای تثبیت شده و مورد اجماع درباره ارزشیابی مردم‌محور در ادبیات وجود ندارد. این مفهوم در حال تکوین است و در چارچوب‌های مختلفی چون ارزیابی مشارکتی، ارزیابی مبتنی بر بهره‌برداری یا رویکردهای مردم‌محور در توسعه مطرح می‌شود. از این رو، این گزارش آگاهانه از ارائه تعریفی بسته و تقلیل‌گرایانه پرهیز می‌کند و ارزشیابی مردم‌محور را در بستر پارادایمی آن -یعنی به‌مثابه منطقی برساخت‌گرایانه، زمینه‌مند و مشارکتی- تحلیل می‌کند.

بر این اساس، تمرکز اصلی این تحلیل نه مقایسه دو «روش» در سطح تکنیک، بلکه تبیین تفاوت‌های عمیق میان دو منطق ارزیابی و پژوهش است. در اینجا مدل «پیاز پژوهش» ساندرز و همکاران به کار گرفته می‌شود تا نشان داده شود چگونه هر رویکرد، زنجیره‌ای منسجم از انتخاب‌ها را در لایه‌های مختلف شکل می‌دهد: از فلسفه و رویکرد نظری گرفته تا راهبرد، روش‌شناسی، افق زمانی و تکنیک‌های اجرایی. تفاوت در هر یک از این لایه‌ها، به تفاوت در نوع دانشی که تولید می‌شود و کارکردی که آن دانش در



نظام حکمرانی می‌یابد منجر می‌شود. به بیان دیگر، مسئله صرفاً این نیست که «از چه ابزاری استفاده می‌کنیم»، بلکه این است که «با چه منطقی می‌دانیم و برای چه هدفی می‌دانیم». در همین چارچوب، باید به یک خلط روش‌شناختی رایج نیز پرداخته شود: این ادعا که هر فعالیتی که در آن از مردم پرسش شود، در نهایت افکارسنجی است و بنابراین تفاوتی ماهوی میان افکارسنجی و ارزشیابی مردم‌محور وجود ندارد. این برداشت، ناشی از خلط میان سطح ابزار و سطح منطق پژوهشی است. درست است که هر دو ممکن است از پرسشنامه یا مصاحبه استفاده کنند، اما در افکارسنجی، مسئله، شاخص‌ها و چارچوب تحلیل معمولاً از پیش تعیین شده‌اند و نقش شهروندان در مقام پاسخ‌دهنده تعریف می‌شود. محصول این فرایند، داده‌ای استاندارد و قابل کمی‌سازی برای «سنجش وضعیت» است. در مقابل، در ارزشیابی مردم‌محور، ذی‌نفعان می‌توانند در تعریف مسئله، تعیین شاخص‌ها، تفسیر یافته‌ها و حتی پیشنهاد اصلاح سیاست‌ها نقش داشته باشند. هدف اصلی، صرفاً اندازه‌گیری نگرش نیست، بلکه تسهیل یادگیری نهادی و تقویت پیوند میان سیاستگذار و جامعه است.

بنابراین، تفاوت اصلی در «کارکرد معرفتی» و «نقش اجتماعی دانش تولید شده» است. ابزارها ذاتاً خنثی‌اند و می‌توانند در چارچوب‌های معرفتی متفاوت به کار روند. همان‌گونه که یک مصاحبه عمیق می‌تواند در پژوهشی اثبات‌گرایانه نیز استفاده شود، یک پرسشنامه ساخت‌یافته نیز می‌تواند بخشی از یک فرایند مشارکتی گسترده‌تر باشد. آنچه تعیین‌کننده است، سطح مشارکت ذی‌نفعان در تعریف و تفسیر دانش و جهت‌گیری نهایی نتایج در ساختار تصمیم‌سازی است. از این منظر، افکارسنجی و ارزشیابی مردم‌محور نه لزوماً رقیب، بلکه می‌توانند مکمل یکدیگر باشند. افکارسنجی تصویری کمی، سریع و قابل مقایسه از نگرش عمومی ارائه می‌دهد؛ ارزشیابی مردم‌محور می‌تواند این تصویر را تعمیق کرده، زمینه‌های معنایی آن را روشن سازد و نتایج را به فرایند یادگیری و اصلاح سیاست تبدیل کند. تمایز مفهومی میان این دو، برای ایجاد مرزبندی نهادی یا رقابت سازمانی نیست، بلکه برای جلوگیری از تقلیل ارزشیابی مردم‌محور به صرف سنجش نگرش و برای روشن‌سازی نقش‌های متفاوت در نظام حکمرانی دانایی است. در نهایت، مسئله اساسی این گزارش نه انتخاب میان دو تکنیک، بلکه طرح پرسشی بنیادین درباره مسیر آینده نظام ارزیابی کشور است: آیا ارزیابی را همچنان ابزاری برای کنترل و سنجش از بالا به پایین می‌دانیم، یا آن را فرایندی برای گفت‌وگوی اجتماعی، یادگیری نهادی و توانمندسازی مردم تلقی می‌کنیم؟ پاسخ به این پرسش، بر کیفیت سیاستگذاری، میزان اعتماد اجتماعی و کارآمدی نظام تصمیم‌سازی در دهه پیش‌رو تأثیر تعیین‌کننده خواهد داشت.

۳. چارچوب مفهومی تحلیلی



«مدل ساندرز» که مبنای این پژوهش قرار گرفته است، فرایند تحقیق را در قالب لایه‌هایی توصیف می‌کند که از فلسفه تا تکنیک‌ها امتداد می‌یابند و هر لایه منطق لایه‌های درونی‌تر را شکل می‌دهد. نخستین لایه در مدل پژوهش ساندرز، فلسفه پژوهش است؛ لایه‌ای که به پرسش بنیادین درباره ماهیت واقعیت و امکان شناخت آن می‌پردازد و جهت‌گیری کلی پژوهش را تعیین می‌کند. در این سطح، دال مرکزی نوع نگاه پژوهشگر به جهان و دانش است: اینکه مطابق با سنت اثبات‌گرایی واقعیت را عینی، واحد و قابل اندازه‌گیری بدانند، یا آن را همان‌گونه که رویکردهای تفسیری‌گرایی و برساخت‌گرایی تأکید می‌کنند، چندگانه، زمینه‌مند و برساخته در تعاملات انسانی تلقی کند. این تصمیم فلسفی بنیان تمام انتخاب‌های بعدی را شکل می‌دهد و نقطه آغاز تمایز میان رویکردهایی است که بر سنجش کمی و تعمیم تأکید دارند و رویکردهایی که بر معنا، تفسیر و تجربه زیسته تمرکز می‌کنند. در لایه دوم، رابطه میان نظریه و داده مورد توجه قرار می‌گیرد. دال اصلی این لایه جهت حرکت فکری پژوهش است؛ اینکه پژوهشگر

می‌تواند از مسیر قیاسی^۱ حرکت کند، یعنی از نظریه‌های موجود آغاز کرده و فرضیه‌ها را در میدان بیازماید (همچون پیمایش‌ها)، یا از مسیر استقرایی^۲ حرکت کند، یعنی داده‌ها را مبنا قرار داده و مفاهیم و الگوها را از دل میدان استخراج کند (چنان‌که در ارزشیابی‌های مردم‌محور رایج است). تفاوت میان حرکت قیاسی و استقرایی، مبنای بسیاری از اختلافات میان رویکردهای کمی و کیفی و نیز نقطه اتصال میان منطق نظری و تجربه‌گرایی است.

لایه سوم، راهبرد پژوهش را شامل می‌شود که چارچوب کلی اجرای تحقیق را تعیین کرده و به چگونگی ورود پژوهشگر به میدان می‌پردازد. دال مرکزی این لایه نوع رابطه میان پژوهشگر و مشارکت‌کنندگان است؛ اینکه پژوهش با مشاهده از بیرون، ابزارهای استاندارد و کنترل خطا پیش برود یا با مشارکت فعال ذی‌نفعان، گفت‌وگو و تسهیل‌گری همراه باشد. در این سطح روشن می‌شود که هدف پژوهش صرفاً گردآوری داده نیست، بلکه نوع رابطه‌ای است که داده در آن تولید می‌شود. برای نمونه، پیمایش به‌عنوان راهبردی کمی برای گردآوری داده‌های ساختاریافته در جمعیت‌های بزرگ شناخته می‌شود، درحالی‌که ارزشیابی مردم‌محور علاوه بر پیمایش از راهبردهایی چون مطالعه موردی، اقدام‌پژوهی یا تحقیق مشارکتی بهره می‌گیرد تا فهمی ژرف و زمینه‌مند از تجربه‌ها و فرایندهای انسانی به دست آورد.

در لایه چهارم، روش‌شناسی به‌عنوان الگوی کلی طراحی و اجرای پژوهش مطرح می‌شود. دال مرکزی این لایه میزان ساختارمند بودن یا انعطاف‌پذیری روش است. رویکردهای کمی معمولاً از طرح‌های ثابت، ابزارهای استاندارد و فرایندهای قابل تکرار بهره می‌برند، درحالی‌که رویکردهای ترکیبی و مشارکتی به‌گونه‌ای طراحی می‌شوند که بتوانند با زمینه، شرایط میدان و فرایند یادگیری جمعی منطبق شوند. به عبارتی در این گام انتخاب روش‌شناختی مطرح می‌شود که تعیین می‌کند پژوهش تک‌روشی (کمی یا کیفی) است یا چند روشی (ترکیبی). این لایه، پلی میان فلسفه و ابزار ایجاد می‌کند: پژوهش اثبات‌گرا معمولاً به روش‌های کمی گرایش دارد، درحالی‌که پژوهش‌های تفسیری یا مشارکتی عمدتاً از روش‌های ترکیبی استفاده می‌کنند.

لایه پنجم به افق زمانی پژوهش می‌پردازد و نوع نگاه پژوهش به زمان و تغییر را بررسی می‌کند. در این لایه، دال مرکزی آن است که آیا پژوهش وضعیت را در یک نقطه زمانی می‌سنجد یا آن را فرایندی پویا و چرخه‌ای در نظر می‌گیرد. رویکردهای یادگیرنده بیشتر بر بازخورد مداوم، اصلاح مستمر و تعامل طولانی‌مدت با میدان تأکید دارند؛ درحالی‌که رویکردهای سنتی‌تر معمولاً به سنجش مقطعی بسنده می‌کنند. پیمایش‌ها عموماً مقطعی‌اند و با هدف سنجش وضع موجود طراحی می‌شوند، اما ارزشیابی‌های مردم‌محور غالباً ماهیتی طولی دارند، زیرا فرایند مشارکت، یادگیری و بازخورد مستلزم تعامل مستمر در طول زمان است. در نهایت، درونی‌ترین لایه مربوط به تکنیک‌ها و رویه‌های گردآوری و تحلیل داده است. دال مرکزی این لایه ماهیت داده است؛ اینکه داده‌ها به‌صورت عدد، شاخص و متغیر تولید شوند یا با روایت‌ها، تجربه‌ها و مشاهده‌ها معنا بگیرند. این لایه یادآور می‌شود که انتخاب ابزار، تابعی از فلسفه، رویکرد نظری و راهبرد پژوهش است و نمی‌توان آن را مستقل از لایه‌های بیرونی فهم کرد. در این لایه تفاوت‌ها به‌روشنی آشکار می‌شود: پیمایش از پرسشنامه، مقیاس‌های استاندارد و تحلیل‌های آماری مانند رگرسیون یا تحلیل عاملی استفاده می‌کند، درحالی‌که ارزشیابی مردم‌محور نه‌تنها از این تحلیل‌های آماری بلکه به مصاحبه‌های عمیق، گروه‌های کانونی، روایت‌نویسی و تحلیل تماتیک تکیه دارد.

در مجموع، مدل ساندرز این امکان را فراهم می‌کند که تفاوت میان پیمایش و ارزشیابی مردم‌محور صرفاً در سطح ابزار دیده نشود، بلکه از لایه‌های عمیق‌تر فلسفی و نظری تا لایه‌های کاربردی‌تر راهبردی و تکنیکی دنبال شود. فهم این لایه‌مندی نشان می‌دهد که هر پژوهش، انتخاب میان دو منطق کلان شناختی است: منطق کنترل یا منطق یادگیری.

1. Deductive
2. Inductive



۴. تفاوت‌ها



۴-۱. لایه نخست: فلسفه پژوهش

در هر پژوهش علمی، پیش از آنکه ابزار، روش یا تکنیک انتخاب شود، پرسش بنیادی‌تری مطرح است: پژوهشگر واقعیت را چگونه می‌بیند و دانش را چگونه تعریف می‌کند؟ پاسخ به این پرسش‌ها در لایه‌ای شکل می‌گیرد که در «مدل ساندرز» از آن به‌عنوان **فلسفه پژوهش** یاد می‌شود. این لایه بیرونی‌ترین، عمیق‌ترین و تعیین‌کننده‌ترین سطح در ساختار هر تحقیق است، زیرا مانند لنزی عمل می‌کند که از طریق آن تمام تصمیم‌های بعدی پژوهش، از رویکرد و راهبرد گرفته تا ابزار و تحلیل، معنا پیدا می‌کنند. به تعبیر **کرسول [۷]**، فلسفه پژوهش، دستگاه فکری‌ای است که نگرش پژوهشگر نسبت به ماهیت واقعیت،^۲ ماهیت دانش،^۳ ارزش‌های پژوهشگر^۴ و شیوه کسب معرفت^۵ را مشخص می‌کند. بنابراین، شناخت فلسفه‌ای که در پس یک پژوهش نهفته است، در واقع شناخت «چگونه دانستن» و «چرا دانستن» در آن پژوهش است. در این چارچوب، دو فلسفه یا پارادایم اصلی که بیش از همه در علوم اجتماعی و انسانی تأثیرگذار بوده‌اند، عبارت‌اند از: **اثبات‌گرایی**^۶ و **برساخت‌گرایی یا تفسیری‌گرایی**^۷.

پیمایش‌ها معمولاً در دل پارادایم اثبات‌گرایی شکل می‌گیرند. در این فلسفه، واقعیت اجتماعی همچون جهان طبیعی تصور می‌شود: عینی، قابل مشاهده و قابل اثبات براساس نظریه‌ها [۸]. پژوهشگر در جایگاه مشاهده‌گر قرار دارد و وظیفه‌اش تأیید روابط بین متغیرها و پیش‌بینی رفتارها در چارچوب نظری تحمیل شده است. در واقع، اثبات‌گرایی بر مبنای همان منطق علوم تجربی شکل گرفته است که هدف آن تأیید یا رد روابط علی بین پدیده‌ها از طریق سنجش و آزمون فرضیه‌هاست [۹]. در این چارچوب، **دانش به‌مثابه تفسیر واقعیت** تلقی می‌شود؛ یعنی داده‌ها مفسر وضعیت عینی جهان‌اند، نه بازتاب‌کننده واقعیت موجود در جهان. بنابراین، پژوهشگر می‌کوشد تا در ذیل نظریه یا نگرش خویش نتایج تحقیق را «عینی» و «قابل تعمیم» بیان کند. روش‌های مورد استفاده در این فلسفه معمولاً کمی^۸ هستند و بر سنجش، اندازه‌گیری و تحلیل آماری تکیه دارند. به تدریج، در واکنش به نقدهای وارده بر اثبات‌گرایی کلاسیک، نسخه‌ای تعدیل‌شده‌تر به نام **پسااثبات‌گرایی**^۹ پدید آمد [۱۰]. پسااثبات‌گرایان پذیرفتند که عینیت کامل دست‌نیافتنی است و هر مشاهده‌ای به‌طور اجتناب‌ناپذیر از دیدگاه پژوهشگر متأثر می‌شود، اما همچنان بر امکان شناخت تقریبی واقعیت از طریق روش‌های منظم و کنترل شده تأکید دارند. آنان به جای «حقیقت مطلق»، از «احتمال نزدیک به حقیقت» سخن می‌گویند [۱۰]. بنابراین، در سطح فلسفی، پیمایش را می‌توان تجسم عملی این پارادایم دانست:

- پژوهشگر فرض می‌کند متغیرهای مورد مطالعه وجودی مستقل دارند و می‌توانند به‌صورت کمی سنجیده شوند.
- هدف اصلی، کشف روابط آماری میان متغیرها و تعمیم نتایج به جمعیت‌های بزرگ‌تر است.
- ابزار پژوهش از پیش طراحی می‌شود و نقش پژوهشگر به حداقل می‌رسد تا اثر ذهنی او بر داده‌ها کاهش یابد.

به بیان ساده‌تر، در فلسفه اثبات‌گرا، **دانش یعنی مشاهده، اندازه‌گیری و پیش‌بینی**. در نتیجه، پژوهشگر با طراحی پرسشنامه‌ها، مقیاس‌ها و شاخص‌ها، می‌کوشد جهان اجتماعی را به زبان اعداد ترجمه کند تا قوانین عمومی رفتار انسان را همانند قوانین طبیعت کشف نماید [۱۱].

1. Research Philosophy
2. Ontology
3. Epistemology
4. Axiology
5. Methodology
6. Positivism
7. Constructivism / Interpretivism
8. Quantitative
9. Post-Positivism

در نقطه مقابل، ارزشیابی‌های مردم‌محور بر فلسفه‌ای استوارند که واقعیت را متغیر و ساخته شده در بستر تعامل انسانی و فرهنگی می‌دانند. این فلسفه را در متون روش‌شناسی با عنوان **برساخت‌گرایی** یا **تفسیری‌گرایی** می‌شناسند [۱] [۱۲]. در این دیدگاه، واقعیت اجتماعی چندگانه است، زیرا از چشم‌اندازها، زبان‌ها و تجربه‌های متنوع انسان‌ها ساخته می‌شود. هیچ «حقیقت واحدی» وجود ندارد، بلکه هر گروه یا فرد، واقعیت خاص خود را در زمینه‌های تاریخی، فرهنگی و اجتماعی می‌سازد. در نتیجه، پژوهشگر نمی‌تواند بیرون از این واقعیت بایستد؛ او نیز بخشی از فرایند تولید معناست. در چنین فلسفه‌ای، **دانش حاصل گفت‌وگو و مشارکت است، نه مشاهده منفعلانه**. پژوهشگر و ذی‌نفعان در کنار یکدیگر معانی را بازتولید می‌کنند و پژوهش به فرایندی یادگیرانه و تعاملی تبدیل می‌شود. هدف فهم عمیق و زمینه‌مند از پدیده‌هاست [۲]. به همین دلیل، در ارزشیابی‌های مردم‌محور از روش‌های کیفی مانند مصاحبه عمیق، گروه کانونی، روایت‌نویسی، نقشه‌برداری مشارکتی و مشاهده میدانی هم استفاده می‌شود. از منظر برساخت‌گرایی، پژوهشگر نمی‌کوشد فقط واقعیت را با ابزار خویش «بسند» بلکه می‌کوشد آن را «بازنمایی کند». این بازنمایی از طریق تعامل، گفت‌وگو و بازتاب تجربه‌های زیسته شکل می‌گیرد. بنابراین، ارزشیابی مردم‌محور نه صرفاً سنجش نتایج، بلکه فرایند مشارکت در معنا و یادگیری جمعی است [۱۳]. در این فلسفه، دانش ماهیتی «بومی و زمینه‌مند» دارد؛ آنچه معتبر است، آن چیزی است که در تعامل میان پژوهشگر و مشارکت‌کنندگان معنا یافته است. از همین رو، اعتبار پژوهش نه از تعمیم، بلکه از **درستی در زمینه** حاصل می‌شود.

مقایسه فلسفه پژوهش در پیمایش و ارزشیابی مردم‌محور نشان می‌دهد که این دو رویکرد دو مسیر متفاوت برای «دیدن و دانستن» هستند:

جدول ۱. مقایسه فلسفه پژوهش در پیمایش و ارزشیابی مردم‌محور

محور مقایسه	پیمایش (اثبات‌گرا / پسااثبات‌گرا)	ارزشیابی مردم‌محور (برساخت‌گرا / تفسیری‌گرا)
ماهیت واقعیت	واحد، عینی و مبتنی بر نظریه	چندگانه، وابسته به تجربه و زمینه
ماهیت دانش	دانش تفسیرکننده واقعیت کمی است	دانش حاصل تعامل و مشارکت است
نقش پژوهشگر	مشاهده‌گر بیرونی، بی‌طرف و خنثی	تسهیل‌گر معنا، درگیر در فرایند
هدف پژوهش	کشف قوانین کلی، تعمیم و پیش‌بینی	فهم معنا، تفسیر تجربه و توانمندسازی
روش غالب	کمی، ساختاریافته، قیاسی	ترکیبی، باز، استقرایی و مشارکتی
ملاک اعتبار	پایایی و روایی آماری	درستی در زمینه و بازتاب‌پذیری

مأخذ: یافته‌های پژوهش.

به‌طور خلاصه، **پیمایش بر «عینیت و تعمیم» استوار است، در حالی که ارزشیابی مردم‌محور بر «معنا و مشارکت» تأکید دارد.**

تفاوت فلسفی میان این دو رویکرد فقط جنبه نظری ندارد؛ بلکه بر طراحی و اجرای پژوهش نیز اثر می‌گذارد. در یک پروژه پیمایشی، ابزار از پیش تعیین می‌شود، پرسش‌ها استاندارد هستند و نقش پاسخ‌دهنده محدود به انتخاب گزینه‌هاست. در مقابل، در یک ارزشیابی مردم‌محور، ابزار در تعامل با جامعه شکل می‌گیرد، پرسش‌ها باز و منعطف‌اند و مشارکت‌کنندگان در تولید و تفسیر داده سهیم‌اند. در پیمایش، پژوهشگر به دنبال کنترل متغیرها و حذف خطاهاست؛ در ارزشیابی مردم‌محور، به دنبال درک تنوع معناها و تجربه‌ها. این تفاوت باعث می‌شود که حتی تعریف «کیفیت داده» در دو رویکرد متفاوت باشد: برای پیمایش، داده خوب یعنی داده دقیق و قابل تعمیم؛ برای مردم‌محور، داده خوب یعنی داده‌ای غنی، بامعنا و بازتاب‌دهنده تجربه واقعی مردم.



در مجموع لایه نخست مدل ساندرز، تفاوت بنیادین در فلسفه پژوهش، دو مسیر کاملاً متمایز را پیش روی ما قرار می‌دهد:

- مسیر اثبات‌گرای پیمایش که از فرض «واقعیت عینی» آغاز می‌کند و به سمت اندازه‌گیری و تعمیم پیش می‌رود؛
- مسیر بر ساخت‌گرای ارزشیابی مردم‌محور که از فرض «واقعیت‌های چندگانه» آغاز می‌کند و به سمت فهم و مشارکت حرکت می‌کند.

از این رو، می‌توان گفت که فلسفه پژوهش، تعیین‌کننده روح روش‌شناسی است: هرگاه پژوهشگر و یا کارفرمای او خواهان سنجش روابط و ساختارها باشد، فلسفه اثبات‌گرا او را به سمت پیمایش هدایت می‌کند؛ اما اگر هدفش فهم معنا و توانمندسازی باشد، فلسفه تفسیری او را به سمت ارزشیابی مردم‌محور می‌برد.

۲-۴. لایه دوم: رویکرد پژوهش

پس از تعیین فلسفه پژوهش در لایه نخست مدل ساندرز، گام بعدی در فرایند طراحی تحقیق، مشخص کردن رویکرد پژوهش^۱ است؛ یعنی تصمیم‌گیری درباره چگونگی رابطه میان نظریه و داده‌ها. این لایه تعیین می‌کند که آیا پژوهشگر از نظریه‌ای از پیش موجود آغاز می‌کند و به آزمون آن می‌پردازد، یا برعکس، از داده‌ها و تجربه‌ها شروع کرده و به تدریج مفاهیم و نظریه‌های تازه می‌سازد [۹]. در واقع، رویکرد پژوهش نوعی «منطق فکری» است که جهت حرکت پژوهش را از نظر نظری - تجربی مشخص می‌کند. سه رویکرد اصلی در ادبیات روش‌شناسی قابل تشخیص است:

۱. رویکرد قیاسی،

۲. رویکرد استقرایی،

۳. رویکرد ابداعی یا ترکیبی.^۲

اما در چارچوب مقایسه میان پیمایش و ارزشیابی مردم‌محور، دو رویکرد نخست یعنی قیاسی و استقرایی بیشترین اهمیت را دارند، زیرا به ترتیب بنیان معرفت‌شناختی این دو شیوه را شکل می‌دهند.

پیمایش‌ها معمولاً در چارچوب رویکرد قیاسی طراحی می‌شوند. در این رویکرد، پژوهشگر با یک نظریه یا مدل مفهومی آغاز می‌کند، از آن فرضیه‌هایی استخراج می‌کند، سپس داده‌هایی را گردآوری می‌کند تا درستی یا نادرستی آن فرضیه‌ها را بیازماید [۱۰]. منطق قیاسی در علوم طبیعی ریشه دارد و مبتنی بر این باور است که علم از طریق آزمون نظام‌مند فرضیه‌های برگرفته از نظریه پیشرفت می‌کند. پژوهشگر ابتدا چارچوب نظری را براساس پژوهش‌های پیشین و ادبیات علمی تدوین می‌کند، سپس روابط میان متغیرها را در قالب فرضیه‌هایی صریح بیان می‌کند. مرحله بعد، جمع‌آوری داده‌ها به صورت کمی و ساختاریافته است تا با استفاده از تحلیل‌های آماری، فرضیه‌ها آزمون شوند و درباره تأیید یا رد آنها تصمیم گرفته شود. برای مثال، در یک پیمایش اجتماعی ممکن است فرض شود که افزایش سطح تحصیلات موجب افزایش اعتماد اجتماعی است. پژوهشگر بر مبنای این فرضیه، پرسشنامه‌ای طراحی می‌کند و داده‌های کمی از نمونه‌ای بزرگ جمع‌آوری می‌کند. سپس با آزمون‌های آماری (مانند رگرسیون یا همبستگی) رابطه میان دو متغیر را می‌سنجد. در این فرایند، نظریه از ابتدا مشخص است و داده‌ها نقش «آزمون‌کننده» دارند. بنابراین، پیمایش در ماهیت خود ابزاری برای آزمون نظریه است، نه ساخت آن. به تعبیر ساندرز و همکاران، در رویکرد قیاسی، «منطق حرکت از کلی به جزئی است»؛ از نظریه به فرضیه، از فرضیه به داده و از داده به نتیجه.

یکی از ویژگی‌های کلیدی رویکرد قیاسی، قابلیت تعمیم^۳ است. چون پژوهشگر از نمونه‌ای آماری استفاده می‌کند، نتایج به کل

1. Research Approach
2. Abductive / Mixed
3. Generalizability

جمعیت قابل تعمیم‌اند. از سوی دیگر، کنترل و استانداردسازی اهمیت زیادی دارد؛ زیرا هدف، حذف خطا و دستیابی به روابط آماری پایا و معتبر است. در این مسیر، پژوهشگر تلاش می‌کند از سوگیری‌های شخصی و زمینه‌ای پرهیز کند تا نتایج «عینی» باقی بمانند [۱۴]. اما در عین حال، این رویکرد با محدودیت‌هایی نیز روبه‌روست. چون فرضیه‌ها از پیش تعیین می‌شوند، پیمایش توان اندکی برای کشف پدیده‌های جدید یا درک عمیق تجربه‌های انسانی دارد. داده‌ها به اعداد و شاخص‌ها تبدیل می‌شوند و معانی زمینه‌ای و فرهنگی ممکن است نادیده گرفته شوند. از این رو، پیمایش برای شناخت «الگوهای کلی» سودمند است، اما برای فهم «معناها و انگیزه‌های درونی» چندان مناسب نیست [۲]. به‌طور خلاصه، در فلسفه قیاسی پیمایش، نظریه همچون چراغی است که مسیر پژوهش را از آغاز روشن می‌کند؛ پژوهشگر تنها وظیفه دارد این چراغ را در میدان آزمون کند و میزان انطباق داده‌ها با نظریه را بسنجد.

در نقطه مقابل، ارزشیابی‌های مردم‌محور از رویکرد استقرایی پیروی می‌کنند. در این منطق، پژوهش نه از نظریه، بلکه از تجربه داده آغاز می‌شود. پژوهشگر بدون پیش‌فرض‌های صلب نظری، وارد میدان می‌شود، داده‌ها را جمع‌آوری می‌کند و سپس از دل الگوهای پدیدار در داده‌ها، مفاهیم و نظریه‌های تازه‌ای می‌سازد [۱۵] [۱۰]. در پژوهش استقرایی، داده‌ها پیشرو و نظریه پیرو است؛ برخلاف قیاس که نظریه پیشرو و داده پیرو است. پژوهشگر در تعامل مستقیم با مشارکت‌کنندگان، تجربه‌های آنان را می‌شنود، معانی را استخراج می‌کند و به تدریج ساختاری مفهومی از واقعیت را شکل می‌دهد. برای مثال، در یک ارزشیابی مردم‌محور از برنامه توانمندسازی زنان، پژوهشگر از پرسش‌های باز استفاده می‌کند و از زنان می‌پرسد که «توانمندسازی برای شما چه معنایی دارد؟» یا «چه عواملی باعث می‌شود احساس قدرت بیشتری کنید؟». سپس پاسخ‌ها را تحلیل محتوایی یا تماتیک می‌کند تا مضامین اصلی آشکار شوند. این مضامین به تدریج به مقوله‌های نظری تبدیل می‌شوند که می‌توانند پایه‌ای برای ساخت مدل بومی توانمندسازی باشند.

در اینجا، نظریه نه پیش‌فرض، بلکه برآمده از میدان است. پژوهشگر به جای آزمون نظریه‌های موجود، به کشف الگوهای جدید می‌پردازد. همان‌گونه که اشتراس و کوربین^۱ در روش نظریه داده‌بنیاد^۲ تأکید می‌کنند، هدف استقرایی «نظریه‌سازی از داده‌ها» است [۱۶]. این رویکرد به‌ویژه در ارزشیابی‌های مشارکتی و مردم‌محور اهمیت دارد، زیرا این نوع ارزشیابی بر درک زمینه و تجربه زیسته ذی‌نفعان تمرکز دارد. پژوهشگر در این فرایند نقش «تسهیل‌گر معنا» را دارد و دانش در گفت‌وگوی میان او و جامعه شکل می‌گیرد [۳] [۱۳]. مزیت رویکرد استقرایی در این است که اجازه می‌دهد داده‌ها «سخن بگویند» و واقعیت‌های پنهان و محلی آشکار شوند. در عوض، محدودیت آن در تعمیم‌پذیری است؛ نتایج به زمینه خاص محدود می‌مانند، اما عمق و درک حاصل از آنها به مراتب بیشتر از پیمایش‌های کمی است [۲]. با نگاهی مقایسه‌ای، تفاوت میان رویکرد قیاسی و استقرایی را می‌توان در چند محور اساسی خلاصه کرد.

جدول ۲. تفاوت میان رویکرد قیاسی و استقرایی

مردم‌محور (Inductive) – استقرایی	قیاسی (Deductive) – پیمایش	محور مقایسه
داده‌ها و تجربه‌های میدانی	نظریه یا فرضیه‌های موجود	نقطه آغاز پژوهش
از جزئی به کلی	از کلی به جزئی	جهت حرکت فکری
ساخت نظریه	آزمون نظریه	هدف
ترکیبی و باز	کمی و استاندارد	نوع داده
کاوشگر معنا	آزمون‌گر فرضیه	نقش پژوهشگر
تولید مفهوم یا مدل جدید	تأیید یا رد فرضیه	نتیجه نهایی
اعتبار زمینه‌ای و بازتاب‌پذیری	تعمیم و روایی آماری	ملاک اعتبار

مأخذ: همان.

1. Strauss & Corbin
2. Grounded Theory



در نتیجه، پیمایش و ارزشیابی مردم‌محور نه تنها در فلسفه، بلکه در منطق نظریه‌سازی نیز دو مسیر متضادند. یکی به دنبال آزمون قوانین عام است، دیگری در پی کشف معانی خاص. رویکرد پژوهش در مدل ساندرز به‌طور مستقیم از فلسفه پژوهش (لایه اول) تأثیر می‌گیرد. پژوهشگر اثبات‌گرا، به‌طور طبیعی به رویکرد قیاسی گرایش دارد، زیرا جهان را عینی و قانون‌مند می‌بیند. در مقابل، پژوهشگر بر ساخت‌گرایی یا تفسیری به رویکرد استقرایی تمایل دارد، زیرا واقعیت را در تجربه و گفت‌وگو جست‌وجو می‌کند. به تعبیر گوبا و لینکلن^۱ این دو رویکرد بازتاب دو نوع جهان‌بینی اند: یکی جهان‌بینی «علمی - قانون‌مدار» و دیگری جهان‌بینی «انسانی - معناگرا» [۱]. به همین دلیل، در مدل ساندرز، لایه فلسفه بنیان رویکرد را تعیین می‌کند و هر تغییر در جهان‌بینی پژوهشگر، رویکرد او به نظریه‌سازی را دگرگون می‌سازد.

مجموعاً در لایه دوم مدل ساندرز، مسئله اصلی این است که پژوهشگر چگونه میان نظریه و داده پیوند برقرار می‌کند. اگر او نظریه را نقطه آغاز بدانند و داده‌ها را برای آزمون آن به کار گیرد، در مسیر قیاسی حرکت می‌کند و اگر داده‌ها را مبنا قرار دهد و از دل آنها نظریه بسازد، رویکردش استقرایی است. از این منظر، می‌توان گفت که: پیمایش، نظریه را آزمون می‌کند؛ ارزشیابی مردم‌محور، نظریه را می‌سازد. در واقع، پیمایش به دنبال پاسخ دادن به پرسش «آیا نظریه درست است؟» است، در حالی که ارزشیابی مردم‌محور به دنبال پاسخ دادن به پرسش «واقعیت چگونه فهمیده می‌شود؟» است. بنابراین، تفاوت میان قیاس و استقرا فقط در مسیر حرکت ذهنی نیست، بلکه در «جهت نگاه پژوهشگر به جهان» ریشه دارد. پیمایش به جهان از بالا و با عینک نظریه نگاه می‌کند؛ ارزشیابی مردم‌محور به جهان از درون و از چشم مردم می‌نگرد.

۴-۲. لایه سوم: راهبرد پژوهش

پس از تعیین فلسفه و رویکرد پژوهش، پژوهشگر باید درباره «چگونگی تحقق عملی تحقیق» تصمیم بگیرد. در مدل ساندرز و همکاران، این تصمیم در لایه‌ای به نام راهبرد پژوهش^۲ قرار دارد. راهبرد در واقع پلی است میان منطق نظری پژوهش (فلسفه و رویکرد) و عملیات میدانی آن (روش و تکنیک). به بیان دیگر، راهبرد نشان می‌دهد که پژوهشگر با چه نوع طراحی میدانی، با چه ابزارهایی و در چه چارچوبی داده‌ها را گردآوری و تفسیر می‌کند. راهبرد پژوهش تنها یک «طرح اجرایی» نیست، بلکه بازتابی از جهان‌بینی پژوهشگر است. هر راهبرد بیانگر نوعی نگاه به انسان، جامعه و دانش است؛ برای مثال، راهبرد پژوهش در پیمایش بر مشاهده از بیرون و کمی‌سازی واقعیت تأکید دارد، در حالی که راهبرد پژوهش در ارزشیابی مردم‌محور بر گفت‌وگو، درگیری و فهم از درون تکیه می‌کند.

راهبرد پژوهش را می‌توان به تعبیر ساندرز و همکاران «طرح کلی برای اجرای تحقیق در راستای دستیابی به اهداف پژوهش» دانست. راهبرد مشخص می‌کند که پژوهشگر چگونه پرسش‌های تحقیق را پاسخ خواهد داد، چه نوع داده‌ای نیاز دارد (کمی یا کیفی)، چگونه آنها را گردآوری می‌کند و چه چارچوب تحلیلی برای تفسیر داده‌ها به کار می‌برد. به بیان کرسول^۳، راهبرد به‌مثابه «نقشه عملیاتی» پژوهش است که مسیر گذار از منطق نظری به میدان را نشان می‌دهد [۷]. در علوم اجتماعی، چند راهبرد رایج وجود دارد: پیمایش، مطالعه موردی، قوم‌نگاری، آزمایش، پدیدارشناسی، نظریه داده‌بنیاد و تحقیق مشارکتی یا اقدام‌پژوهی. انتخاب هر یک از این راهبردها بستگی به فلسفه و رویکرد پژوهش دارد. در این میان، پیمایش به‌عنوان راهبردی اثبات‌گرایانه و ارزشیابی مردم‌محور به‌عنوان راهبردی برساخت‌گرایانه یا تفسیری، دو نقطه مقابل در طیف روش‌شناختی محسوب می‌شوند.

پیمایش یکی از قدیمی‌ترین و پرکاربردترین راهبردها در علوم اجتماعی است. هدف آن گردآوری داده از تعداد زیادی از افراد، به‌صورت ساختاریافته و قابل مقایسه است تا بتوان روابط آماری میان متغیرها را تحلیل کرد [۱۱]. در این راهبرد، پژوهشگر از

1. Guba & Lincoln
2. Research Strategy
3. Creswell

ابزارهایی مانند پرسشنامه، فرم‌های استاندارد یا مصاحبه‌های بسته استفاده می‌کند. طراحی ابزارها از پیش انجام می‌شود و پاسخ‌ها در قالب عدد یا مقیاس‌های لیکرت ثبت می‌شوند. نمونه‌گیری معمولاً آماری است تا نتایج به جمعیت بزرگ‌تر تعمیم داده شود. در سطح فلسفی، پیمایش مبتنی بر اثبات‌گرایی و در سطح رویکرد بر قیاس استوار است. پژوهشگر با فرضیه‌هایی از پیش تعیین شده وارد میدان می‌شود و از داده‌ها برای آزمون آنها بهره می‌گیرد. برای مثال، ممکن است فرضیه‌ای چون «افزایش سرمایه اجتماعی موجب افزایش رضایت از خدمات عمومی است» مورد آزمون قرار گیرد. ویژگی‌های کلیدی راهبرد پیمایش عبارت‌اند از:

- **ساختارمندی بالا:** پرسش‌ها از پیش طراحی و ثابت‌اند.
- **کنترل و بی‌طرفی:** پژوهشگر نقش محدودی در میدان دارد تا اثر ذهنی خود را کاهش دهد.
- **تعمیم‌پذیری:** هدف اصلی، دستیابی به نتایجی است که بتوان آنها را به کل جامعه تعمیم داد.
- **تحلیل آماری:** داده‌ها به صورت عددی تحلیل می‌شوند تا روابط بین متغیرها آشکار شود.

اما این ساختارمندی بالا بهایی دارد: پیمایش معمولاً **فقدان عمق تفسیری** دارد. داده‌ها توصیفی‌اند و معانی زمینه‌ای یا دلایل درونی رفتار افراد را توضیح نمی‌دهند. به قول **چمبرز**^۱، پیمایش بیشتر «می‌سنجد» تا «بفهمد» [۳]. از نظر معرفت‌شناختی، پیمایش نماینده «شناخت از بیرون» است. پژوهشگر همانند ناظری بیرون‌گرا، واقعیت اجتماعی را در قالب شاخص‌ها و متغیرها بازنمایی می‌کند. در نتیجه، انسان‌ها به داده‌های آماری تبدیل می‌شوند و تجربه زیسته آنان کمتر مجال بروز می‌یابد. در مقابل، **ارزشیابی مردم‌محور** راهبردی است که در دل فلسفه برساخت‌گرا و رویکرد استقرایی رشد یافته است. این راهبرد به جای مشاهده از بیرون، بر مشارکت فعال ذی‌نفعان در تمامی مراحل پژوهش تکیه دارد؛ از تعریف مسئله تا گردآوری داده و تحلیل نتایج [۴] [۱۳]. هدف اصلی این راهبرد، نه صرفاً تولید دانش، بلکه **تسهیل یادگیری و توانمندسازی اجتماعی** است. در ارزشیابی مردم‌محور، پژوهشگر با جامعه همکاری می‌شود، نه ناظر آن. او به مردم کمک می‌کند تا خودشان واقعیت خویش را تعریف و تفسیر کنند. ابزارهای مورد استفاده در این راهبرد معمولاً کیفی و انعطاف‌پذیرند: مصاحبه‌های عمیق، گفت‌وگوهای گروهی، ترسیم نقشه‌های مشارکتی، مشاهده میدانی، داستان‌سرایی و روش‌های خلاقانه بازتاب تجربه. ابزارها ممکن است در طول فرایند تغییر کنند، چون پژوهشگر و مشارکت‌کنندگان در تعامل، مسیر را بازتعریف می‌کنند. به‌عنوان مثال، در یک ارزشیابی مردم‌محور از پروژه بهداشت روستایی، پژوهشگر به جای طرح پرسشنامه از پیش تعیین شده، جلسات گروهی برگزار می‌کند تا ساکنان خودشان ابعاد «سلامت مطلوب» را تعریف کنند. داده‌ها در قالب روایت‌ها، نقشه‌ها یا ترسیم روابط اجتماعی جمع‌آوری می‌شود و تحلیل به صورت جمعی انجام می‌گیرد. ویژگی‌های کلیدی راهبرد مردم‌محور عبارت‌اند از:

- **مشارکت فعال:** ذی‌نفعان در تعریف مسئله، گردآوری و تحلیل داده‌ها نقش دارند.
- **انعطاف‌پذیری:** ابزارها و مراحل تحقیق در طول فرایند قابل بازبینی‌اند.
- **معناگرایی:** تمرکز بر فهم تجربه‌های انسانی، نه اندازه‌گیری متغیرها.
- **یادگیری دوطرفه:** پژوهشگر نیز از میدان می‌آموزد و دانش به صورت جمعی ساخته می‌شود.

در این رویکرد، پژوهشگر ناظر بیرونی نیست بلکه «تسهیل‌گر گفت‌وگو» است. دانشی که از این راه تولید می‌شود، دانشی زمینه‌مند و تعاملی است. هدف نهایی، تولید معنا و تغییر است، نه صرفاً آزمون نظریه.



جدول ۳. مقایسه راهبرد پژوهش در پیمایش ارزشیابی مردم‌محور

محور مقایسه	پیمایش	ارزشیابی مردم‌محور
منشأ فلسفی	اثبات‌گرایی / پسااثبات‌گرایی	برساخت‌گرایی / تفسیری‌گرایی
رویکرد نظری	قیاسی (از نظریه به داده)	استقرایی (از داده به معنا)
نقش پژوهشگر	مشاهده‌گر بیرونی و بی‌طرف	تسهیل‌گر و همکار در میدان
نوع داده	کمی، عددی، ساختاریافته	ترکیبی، تعاملی، زمینه‌مند
هدف	آزمون فرضیه و تعمیم نتایج	فهم معنا، یادگیری و بهبود محلی
ابزارها	پرسشنامه، مقیاس، آمار	مصاحبه، گروه کانونی، نگاشت مشارکتی، پرسشنامه
تعامل با مشارکت‌کنندگان	محدود به پاسخ‌گویی	مشارکت فعال در تصمیم‌گیری
نوع دانش تولیدی	بازنمایی واقعیت از بیرون	بازسازی واقعیت از درون
اعتبار علمی	روایی آماری و پایایی ابزار	اعتمادپذیری، بازتاب‌پذیری و تأیید جمعی

مأخذ: همان.

به این ترتیب، پیمایش و ارزشیابی مردم‌محور دو راهبرد معرفتی کاملاً متفاوت‌اند: اولی در پی سنجش واقعیت از بیرون است، دومی در پی فهم آن از درون. یکی «دانش برای کنترل» می‌سازد، دیگری «دانش برای تغییر». انتخاب راهبرد پژوهش بر سایر لایه‌های مدل ساندرز، به‌ویژه بر انتخاب روش، افق زمانی و تکنیک‌های گردآوری داده اثر مستقیم دارد. در پیمایش، همه‌چیز از پیش طراحی می‌شود: جامعه آماری، پرسش‌ها، ابزار و حتی نحوه تحلیل. پژوهش معمولاً مقطعی است و در یک زمان خاص اجرا می‌شود. اما در ارزشیابی مردم‌محور، فرایند باز و انعطاف‌پذیر است؛ ممکن است داده‌ها در چند مرحله گردآوری شوند و هر مرحله با بازخورد از مشارکت‌کنندگان اصلاح شود. در نتیجه، پیمایش برای شرایطی مناسب است که مسئله به‌خوبی تعریف شده و متغیرها قابل اندازه‌گیری‌اند، درحالی‌که ارزشیابی مردم‌محور برای موقعیت‌هایی کارآمد است که هدف فهم عمیق پدیده‌ها، درک زمینه و توانمندسازی ذی‌نفعان است. در لایه سوم مدل ساندرز، تفاوت راهبردی میان پیمایش و ارزشیابی مردم‌محور آشکار می‌شود. پیمایش با منطق قیاسی و ابزارهای کمی، واقعیت را از بیرون اندازه‌گیری می‌کند؛ درحالی‌که ارزشیابی مردم‌محور با منطق استقرایی و ابزارهای تعاملی، معنا را از درون بازسازی می‌کند. به زبان ساده: پیمایش «دانشی درباره مردم» تولید می‌کند، اما ارزشیابی مردم‌محور «دانشی با مردم» می‌سازد. این تفاوت بنیادین است و نه تنها در سطح روش، بلکه در سطح فلسفه، اخلاق و هدف پژوهش معنا می‌یابد. به همین دلیل، انتخاب میان این دو راهبرد به معنای انتخاب میان دو جهان‌بینی پژوهشی است: جهان‌بینی کنترل و سنجش در برابر جهان‌بینی معنا و مشارکت.

۴-۴. لایه چهارم: انتخاب روش شناختی

در «مدل ساندرز»، پس از تعیین فلسفه، رویکرد و راهبرد، نوبت به لایه‌ای می‌رسد که پژوهش را از سطح مفهومی به سطح عملی پیوند می‌دهد: **انتخاب روش شناختی**.^۱ این لایه در واقع تصمیم‌گیری درباره نوع داده‌ها، ابزارهای گردآوری و ترکیب یا تفکیک روش‌های کمی و کیفی است. در این مرحله، پژوهشگر باید مشخص کند که برای پاسخ به پرسش‌های پژوهش، از **داده‌های عددی**،^۲ **داده‌های متنی** یا **تجربی**^۳ و یا ترکیبی از هر دو استفاده می‌کند. انتخاب روش شناختی بازتاب مستقیم فلسفه و رویکرد پژوهش است؛ به عبارت دیگر، هر فلسفه و رویکرد، نوع خاصی از داده و روش گردآوری را اقتضا می‌کند. «روش‌شناسی» در معنای

1. Methodological Choice
2. Quantitative Data
3. Qualitative Data

دقیق خود به منطق کلی گردآوری و تحلیل داده اشاره دارد، نه صرفاً به ابزار یا تکنیک. به تعبیر کرسول، روش‌شناسی نظامی از باورها و رویه‌هاست که تعیین می‌کند چه نوع داده‌ای مناسب است، چگونه گردآوری شود و چگونه معنا یابد [۷]. از این رو، انتخاب روش‌شناختی نه یک تصمیم فنی، بلکه تصمیمی فلسفی و منطقی است. ساندرز و همکاران [۹] سه نوع انتخاب روش‌شناختی را معرفی می‌کنند:

۱. **روش تک‌روشی:** استفاده صرف از روش کمی یا کیفی.
۲. **روش چند روشی:**^۲ استفاده از چند روش درون یک پارادایم (مثلاً چند ابزار کمی).
۳. **روش ترکیبی:**^۳ استفاده از روش‌های کمی و کیفی به‌طور هم‌زمان یا متوالی، با هدف ترکیب منطق‌های مختلف شناخت.

هر یک از این انتخاب‌ها با فلسفه پژوهش پیوند دارد. اثبات‌گرایی معمولاً با روش کمی و برساخت‌گرایی با روش کیفی سازگار است؛ اما رویکردهای عمل‌گرایانه^۴ از ترکیب آنها حمایت می‌کنند. در مقایسه میان **پیمایش** و **ارزشیابی مردم‌محور**، روش‌شناسی‌های غالب به‌ترتیب **کمی و کیفی یا ترکیبی** هستند. پیمایش‌ها ذاتاً بر روش‌شناسی کمی استوارند. منطق روش‌شناسی کمی بر پایه **اندازه‌گیری، مقایسه و تعمیم** بنا شده است [۱۴]. در این روش، پدیده‌های اجتماعی به متغیرهایی قابل سنجش تبدیل می‌شوند و داده‌ها در قالب عدد جمع‌آوری می‌شوند تا از طریق تحلیل آماری، روابط میان متغیرها آشکار شود. در این نوع روش‌شناسی، فرض بر آن است که واقعیت بیرونی، عینی و مستقل از پژوهشگر است؛ بنابراین می‌توان آن را با ابزارهای استاندارد اندازه گرفت. پژوهشگر باید از طریق طرح پرسشنامه، تعیین نمونه آماری و اجرای آزمون‌های آماری، داده‌هایی قابل اعتماد تولید کند. ویژگی‌های اصلی روش‌شناسی پیمایش عبارت‌اند از:

- **ساختارمندی و ثبات:** پرسش‌ها، مقیاس‌ها و روش تحلیل از پیش تعیین شده‌اند.
- **عینیت روش‌شناختی:** تلاش برای کاهش تأثیر تفسیرهای شخصی پژوهشگر در مرحله گردآوری و تحلیل داده، از طریق استفاده از ابزارهای استاندارد و رویه‌های قابل تکرار.
- **داده‌های عددی:** گردآوری داده‌هایی که بتوان آنها را کمی و مقایسه کرد.
- **تعمیم‌پذیری:** هدف نهایی، دستیابی به نتایجی است که بتوان آنها را به جمعیت‌های بزرگ‌تر تعمیم داد.

برای مثال، اگر هدف پژوهش، سنجش رابطه میان میزان اعتماد به نهادهای عمومی و رضایت از عملکرد دولت باشد، روش پیمایش با طراحی پرسشنامه و تحلیل آماری رگرسیون بهترین گزینه است. در اینجا، پژوهشگر نه به معنا، بلکه به «الگوهای آماری رفتار» علاقه‌مند است. به تعبیر **گوبا و لینکلن**، روش‌شناسی کمی، منطق «دانش از بیرون» را دنبال می‌کند؛ یعنی پژوهشگر واقعیت را مشاهده می‌کند، نه تجربه [۱]. داده‌ها بازتابی از واقعیت‌اند، نه محصول تعامل پژوهشگر با میدان.

در سوی دیگر، ارزشیابی مردم‌محور از روش‌شناسی **کیفی یا ترکیبی** بهره می‌گیرد. منطق کیفی بر فهم معنا و تجربه انسانی در بستر واقعی استوار است [۲]. در این رویکرد، پژوهشگر نه از نظریه، بلکه از میدان و گفت‌وگو با مشارکت‌کنندگان آغاز می‌کند. هدف او کشف چگونگی‌ها، معانی، روابط اجتماعی و ارزش‌های درونی پدیده‌هاست. در ارزشیابی مردم‌محور، واقعیت پدیده‌ای برساخته از تعاملات انسانی است؛ بنابراین، ابزارهای تحقیق نیز باید انعطاف‌پذیر و مشارکتی باشند. داده‌ها معمولاً از طریق مصاحبه، مشاهده، گروه‌های کانونی، روایت‌نگاری یا تکنیک‌های تعاملی گردآوری می‌شوند. پژوهشگر نقش تسهیل‌گر دارد و معناها را در گفت‌وگو با مردم می‌یابد. ویژگی‌های اصلی روش‌شناسی مردم‌محور عبارت‌اند از:

1. Mono Method
2. Multi-Method
3. Mixed-Methods
4. Pragmatism



- **انعطاف‌پذیری و پویایی:** ابزار و طرح تحقیق در جریان کار شکل می‌گیرند.
- **تعامل و مشارکت:** پژوهشگر و ذی‌نفعان همکار یکدیگرند، نه مشاهده‌گر و مشاهده‌شونده.
- **عمق معنایی:** تمرکز بر درک پدیده‌ها در بستر زندگی واقعی، نه بر اندازه‌گیری کمی.
- **دانش بومی و بازتابی:** داده‌ها زمینه‌مند و وابسته به فرهنگ و تجربه‌اند.

گاهی پژوهشگر مردم‌محور از رویکرد ترکیبی استفاده می‌کند، به‌ویژه زمانی که می‌خواهد از داده‌های کمی برای پشتیبانی یا سنجش یافته‌های کیفی بهره‌گیرد. این رویکرد بر فلسفه **عمل‌گرایی** مبتنی است که معتقد است روش باید در خدمت هدف و مسئله پژوهش باشد [۷]. به‌عنوان مثال، در یک ارزشیابی مردم‌محور از برنامه توانمندسازی محلی، پژوهشگر ممکن است در ابتدا با مصاحبه‌های کیفی معناهای محلی «توانمندسازی» را استخراج کند، سپس با طراحی پرسشنامه‌ای ساده، دامنه یا شدت آن معناها را در میان جمعیت بیشتری بررسی کند. این ترکیب به پژوهشگر امکان می‌دهد هم عمق معنا را درک کند، هم تصویری گسترده‌تر از آن ارائه دهد.

جدول ۴. مقایسه انتخاب روش شناختی در پیمایش ارزشیابی مردم‌محور

محور مقایسه	پیمایش (کمی)	ارزشیابی مردم‌محور (کیفی / ترکیبی)
منشأ فلسفی	اثبات‌گرایی / پسااثبات‌گرایی	برساخت‌گرایی / تفسیری‌گرایی / عمل‌گرایی
منطق نظری	قیاسی - آزمون نظریه	استقرایی - ساخت نظریه از داده
نوع داده	عددی، ساختاریافته	متنی، گفتاری، تصویری، تجربه‌ای
ابزار گردآوری	پرسشنامه، فرم‌های استاندارد	مصاحبه، مشاهده، گروه کانونی، روایت
نقش پژوهشگر	ناظر بی‌طرف	تسهیل‌گر و همکار معنا
واحد تحلیل	متغیر	معنا، تجربه یا روایت
هدف اصلی	تعمیم و پیش‌بینی	درک، یادگیری و بهبود زمینه
اعتبار	روایی آماری، پایایی ابزار	بازتاب‌پذیری، تأیید جمعی، درستی در زمینه
نتیجه پژوهش	نظریه آزموده شده	نظریه یا مدل بومی ساخته شده
استفاده از ترکیب روش‌ها	نادر و محدود	رایج برای تعمیق فهم و مقایسه داده‌ها

مأخذ: همان.

از این جدول آشکار می‌شود که در سطح روش‌شناسی، دو رویکرد دو «زبان» متفاوت برای شناخت جهان دارند: پیمایش زبان **اعداد و شاخص‌ها** را برمی‌گزیند؛ ارزشیابی مردم‌محور زبان **کلمات و تجربه‌ها** را. یکی بر دقت و تعمیم تأکید دارد، دیگری بر عمق و معنا. انتخاب روش شناختی نه‌تنها نوع داده و ابزار را تعیین می‌کند، بلکه بر کل ساختار پژوهش اثر می‌گذارد:

■ در **پیمایش**، طراحی ابزار از ابتدا کامل است، گردآوری داده‌ها در زمان کوتاه انجام می‌شود و تحلیل به‌صورت آماری صورت می‌گیرد.

■ در **ارزشیابی مردم‌محور**، طراحی ابزار تدریجی و باز است، گردآوری داده‌ها به‌صورت تکرار شونده انجام می‌شود و تحلیل تماتیک یا تفسیری است.

در نتیجه، زمان، مهارت پژوهشگر و نوع تعامل با میدان نیز متفاوت می‌شود. پژوهشگر پیمایش به مهارت‌های آماری و کنترل داده نیاز دارد، درحالی‌که پژوهشگر مردم‌محور باید مهارت‌های ارتباطی، تفسیری و بازتابی قوی داشته باشد.

در لایه چهارم مدل ساندرز، تصمیم درباره **روش‌شناسی**، نقطه تلاقی فلسفه و عمل است. پژوهشگر در این مرحله تعیین می‌کند که از چه نوع داده و ابزاری برای پاسخ به پرسش‌های خود استفاده کند. در نتیجه، می‌توان گفت: پیمایش با روش‌شناسی کمی، جهان را می‌سجد.

ارزشیابی مردم‌محور با روش‌شناسی ترکیبی، جهان را می‌فهمد. پیمایش در پی «اندازه‌گیری» واقعیت است، مردم‌محور در پی «معنابخشی» به آن. در پیمایش، داده‌ها بازتاب واقعیت‌اند؛ در مردم‌محور، واقعیت در تعامل با داده و تجربه ساخته می‌شود. این دو نه صرفاً ابزارهای متفاوت، بلکه دو شیوه متفاوت اندیشیدن به پژوهش‌اند. در نهایت، همان‌طور که **ساندرز و همکاران** تأکید می‌کنند، هیچ روش‌شناسی به‌خودی‌خود برتر نیست؛ بلکه باید با هدف، پرسش و فلسفه پژوهش همخوانی داشته باشد [۹]. آنچه اهمیت دارد «تناسب میان فلسفه، رویکرد، راهبرد و روش‌شناسی» است. پیمایش زمانی معنا دارد که هدف سنجش و تعمیم باشد و ارزشیابی مردم‌محور زمانی ارزشمند است که هدف درک، یادگیری و توانمندسازی باشد.

۴-۵. لایه پنجم: افق زمانی

در طراحی پژوهش، یکی از تصمیم‌های کلیدی که اغلب کمتر به آن توجه می‌شود، مربوط به **بعد زمانی تحقیق** است. در «مدل ساندرز»، این تصمیم در لایه پنجم، با عنوان **افق زمانی** مطرح می‌شود. افق زمانی به بازه و منطق زمانی اجرای پژوهش اشاره دارد؛ به این معنا که آیا تحقیق در یک مقطع خاص از زمان انجام می‌شود، یا در طول یک دوره زمانی ممتد و تکرارشونده ادامه می‌یابد؟

این لایه به ظاهر ساده، اما از نظر معرفت‌شناختی و فلسفی، معنایی عمیق دارد. چرا که انتخاب افق زمانی فقط یک تصمیم فنی نیست، بلکه بازتابی از نوع نگاه پژوهشگر به پویایی واقعیت اجتماعی است. آیا واقعیت را ایستا و قابل سنجش در یک لحظه می‌بیند، یا آن را پویا، فرایندی و در حال تغییر می‌داند؟ در اینجا است که تفاوت میان **پیمایش و ارزشیابی مردم‌محور** به‌صورت روشن قابل مشاهده می‌شود.

ساندرز و همکاران افق زمانی را یکی از مؤلفه‌های تعیین‌کننده در طراحی تحقیق می‌دانند که ارتباط تنگاتنگی با اهداف و ماهیت پرسش‌های پژوهش دارد [۹]. دو نوع افق زمانی اصلی در پژوهش‌ها شناسایی می‌شود:

۱. پژوهش‌های مقطعی،^۱

۲. پژوهش‌های طولی.^۲

پژوهش‌های مقطعی معمولاً در یک زمان معین انجام می‌شوند و هدفشان توصیف وضعیت یا روابط میان متغیرها در همان لحظه است. در مقابل، پژوهش‌های طولی طی دوره‌ای طولانی‌تر انجام می‌شوند و تغییرات و تحولات پدیده‌ها را در طول زمان دنبال می‌کنند. این انتخاب تأثیری مستقیم بر طراحی ابزار، نوع داده‌ها، تحلیل‌ها و حتی رابطه پژوهشگر با میدان دارد. در پژوهش‌های مقطعی، زمان صرفاً «بعدی از داده» است، اما در پژوهش‌های طولی، زمان خود به «عنصر تحلیلی» تبدیل می‌شود.

پیمایش‌ها در ذات خود **ماهیتی مقطعی** دارند هرچند در طول زمان چند بار تکرار شوند. در این رویکرد، داده‌ها از یک نمونه بزرگ در یک بازه زمانی کوتاه گردآوری می‌شوند تا تصویری از وضعیت موجود به دست آید [۱۱]. هدف این است که از طریق اندازه‌گیری متغیرها در لحظه‌ای خاص، روابط آماری میان آنها کشف و تحلیل شود. برای مثال، در یک پیمایش ملی درباره رضایت از خدمات عمومی، پرسشنامه‌ها در یک دوره مشخص (مثلاً یک ماه) توزیع می‌شوند. داده‌ها پس از گردآوری تحلیل شده و نتایج بازتاب‌دهنده وضعیتی خاص در زمان اجرا هستند. در اینجا فرض بر آن است که پدیده‌های اجتماعی در بازه کوتاه چندان تغییر

1 . Time Horizon
2 . Cross-sectional Studies
3 . Longitudinal Studies



نمی‌کنند، بنابراین داده‌های جمع‌آوری شده نماینده واقعیت پایدارند. این نوع طراحی زمانی، با فلسفه اثبات‌گرایی و منطق قیاسی سازگار است، زیرا هر دو بر **پایداری واقعیت و امکان سنجش آن در لحظه‌ای خاص** تأکید دارند. پژوهشگر همچون عکاسی علمی، «عکس فوری» از جامعه می‌گیرد و آن را تحلیل می‌کند. ویژگی‌های پژوهش‌های مقطعی عبارت‌اند از:

- **تمرکز بر وضعیت موجود:** داده‌ها وضعیت کنونی پدیده را توصیف می‌کنند، نه تحول آن در زمان.
- **سرعت و کارایی بالا:** گردآوری داده‌ها در مدت کوتاهی انجام می‌شود.
- **استقلال از فرایندها:** داده‌ها به صورت ایستا و بدون در نظر گرفتن پویایی‌های اجتماعی تحلیل می‌شوند.
- **مقایسه‌پذیری بالا:** به دلیل استاندارد بودن ابزار و زمان گردآوری.

با این حال، ماهیت مقطعی پیمایش محدودیت‌هایی دارد. از آنجاکه داده‌ها در یک زمان خاص گردآوری می‌شوند، این روش قادر به شناسایی تغییرات، روندها یا پیامدهای بلندمدت نیست. به علاوه، ارتباطات آماری میان متغیرها الزاماً نشان‌دهنده رابطه علی در طول زمان نیستند [۱۴]. از این رو، پیمایش‌ها برای بررسی «چه چیزی هست» مناسب‌اند، اما برای فهم «چگونه تغییر می‌کند» کارایی کمتری دارند.

در نقطه مقابل، **ارزشیابی مردم‌محور** ذاتاً ماهیتی **طولی و فرایندی** دارد. زیرا هدف آن صرفاً سنجش وضعیت موجود نیست، بلکه **درک تغییر، یادگیری و بهبود در طول زمان** است [۲] [۵]. در این رویکرد، پژوهشگر با جامعه وارد تعامل مستمر می‌شود. داده‌ها نه در یک مقطع، بلکه در مراحل مختلف جمع‌آوری می‌شوند. هر مرحله فرصتی برای بازخورد، یادگیری و اصلاح اقدام‌هاست. این نوع طراحی چرخه‌ای^۲ باعث می‌شود پژوهش به جای یک رویداد، به فرایندی پویا و یادگیرنده تبدیل شود. برای مثال، در یک ارزشیابی مردم‌محور از پروژه توسعه کشاورزی، پژوهشگر ممکن است در ابتدای پروژه با کشاورزان درباره اهداف و معیارهای موفقیت گفت‌وگو کند، سپس در مراحل میانی پیشرفت‌ها را ثبت کند و در پایان پروژه دوباره به ارزیابی نتایج بپردازد. در این مسیر، هر مرحله بر مرحله بعد اثر می‌گذارد و دانش به صورت تدریجی شکل می‌گیرد. در چنین پژوهش‌هایی، **زمان بخشی از خود معناست**. زیرا تجربه‌ها و برداشت‌های مشارکت‌کنندگان در طول فرایند تغییر می‌کند و این تغییر برای پژوهشگر موضوع مطالعه است. پژوهشگر نه تنها مشاهده‌گر، بلکه همراه در فرایند یادگیری است. ویژگی‌های افق زمانی در پژوهش‌های مردم‌محور عبارت‌اند از:

- **چرخه‌ای و تکرارشونده بودن:** پژوهش در چند مرحله انجام می‌شود و هر مرحله با بازخورد بهبود می‌یابد.
- **تعامل مداوم با میدان:** داده‌ها در تعامل و گفت‌وگو شکل می‌گیرند، نه در یک نوبت گردآوری.
- **توجه به تحول و یادگیری:** تغییرات در نگرش، رفتار و روابط اجتماعی بخش اصلی تحلیل‌اند.
- **پویایی ابزار:** ابزارها متناسب با مرحله پژوهش اصلاح می‌شوند.

به تعبیر پاتن، ارزشیابی‌های مشارکتی و مردم‌محور زمانی معنا می‌یابند که «زمان» به‌عنوان یک بُعد یادگیری در نظر گرفته شود [۲]. داده‌های اولیه، میان‌دوره‌ای و نهایی هر یک نقشی در شکل‌دهی به درک نهایی از واقعیت دارند. از این رو، زمان در پژوهش مردم‌محور نه فقط «زمینه گردآوری داده»، بلکه **عنصر سازنده دانش** است.

1 . Snapshot
2 . Iterative Design

جدول ۵. مقایسه دوافق زمانی در پیمایش و ارزشیابی مردم‌محور

محور مقایسه	پیمایش	ارزشیابی مردم‌محور
نوع طراحی زمانی	ایستا و مقطعی	پویا، طولی و تکرارشونده
نگاه به زمان	زمان به‌عنوان بستر سنجش	زمان به‌عنوان بخشی از فرایند یادگیری
هدف پژوهش	توصیف وضعیت موجود	درک تحول و تغییر
تکرار گردآوری داده	عمدتاً یک‌باره	چندمرحله‌ای و تعاملی
نقش بازخورد	محدود	اساسی؛ بازخورد بخشی از چرخه پژوهش است
تعامل با میدان	محدود به زمان اجرای پرسشنامه	مستمر در طول فرایند پژوهش
نتیجه نهایی	تصویر لحظه‌ای از واقعیت	درک فرایند تغییر و بهبود
ماهیت دانش تولیدی	عینی و ایستا	زمینه‌مند، پویا و بازتابی

مأخذ: همان.

از این مقایسه روشن می‌شود که پیمایش به‌دنبال عکس فوری از واقعیت است، درحالی‌که ارزشیابی مردم‌محور در پی مستندسازی فیلمی از تغییر و معناست. یکی در لحظه توقف می‌کند، دیگری در مسیر حرکت می‌کند. افق زمانی در واقع بازتابی از نوع نگاه فلسفی پژوهشگر به پویایی واقعیت است. در فلسفه اثبات‌گرایی، واقعیت امری پایدار و مستقل از مشاهده است؛ بنابراین، می‌توان آن را در هر لحظه سنجید و نتیجه را به‌عنوان «حقیقت عینی» تلقی کرد. اما در فلسفه برساخت‌گرا، واقعیت پدیده‌ای تاریخی و پویاست که در تعامل و زمان شکل می‌گیرد؛ بنابراین، فهم آن مستلزم مشاهده فرایند تغییر است. به همین دلیل، پژوهشگر مردم‌محور به زمان نه به‌عنوان متغیر، بلکه به‌عنوان بافت نگاه می‌کند. زمان در اینجا نه بیرونی، بلکه درونی به پدیده است. هر مرحله از پژوهش بخشی از فرایند معناسازی است و بدون درک پیوستگی زمانی، معنا ناقص می‌ماند. در لایه پنجم مدل ساندرز، انتخاب افق زمانی نشان می‌دهد که پژوهشگر واقعیت را چگونه می‌بیند:

■ اگر واقعیت را ثابت و قابل اندازه‌گیری بدانند، پژوهش او مقطعی و ایستا خواهد بود (مانند پیمایش).

■ اما اگر واقعیت را پویا و در حال دگرگونی بدانند، پژوهش او طولی و فرایندی خواهد بود (مانند ارزشیابی مردم‌محور).

به زبان ساده‌تر: پیمایش در «زمان حال» کار می‌کند، ارزشیابی مردم‌محور در «زمان در جریان». پیمایش واقعیت را در لحظه‌ای منجمد می‌کند تا بتوان آن را سنجید؛ ارزشیابی مردم‌محور واقعیت را در حرکت دنبال می‌کند تا بتوان آن را فهمید. این تفاوت نشان می‌دهد که حتی زمان، در پژوهش نه یک عامل فنی، بلکه یک مسئله فلسفی است؛ زیرا انتخاب میان پژوهش مقطعی یا طولی، انتخاب میان دو تصور از «واقعیت اجتماعی» است؛ یکی ایستا و قابل اندازه‌گیری، دیگری پویا و قابل فهم.

۴-۶. لایه ششم: تکنیک‌ها و رویه‌های گردآوری و تحلیل داده‌ها

در این مرحله، پژوهش از سطح فلسفی و طراحی کلی، به سطح عمل و تجربه میدانی می‌رسد. تفاوت میان پیمایش و ارزشیابی مردم‌محور در این لایه بیش از همیشه عینی و قابل مشاهده است. این لایه، بخش درونی و اجرایی «مدل ساندرز» است. تمام تصمیم‌های فلسفی، رویکردی، راهبردی و زمانی که در لایه‌های پیشین اتخاذ شده‌اند، در این مرحله به کنش‌های واقعی پژوهشگر تبدیل می‌شوند: چگونه داده گردآوری کند، چگونه آن را تحلیل کند و چگونه از اعتبار و کیفیت نتایج اطمینان یابد.



تکنیک‌ها و رویه‌ها^۱ شامل چهار مؤلفه اصلی‌اند:

- ۱- گردآوری داده،
- ۲- کنترل کیفیت و اعتبار،
- ۳- تحلیل،
- ۴- گزارش دهی.

در هر یک از این مؤلفه‌ها، پیمایش و ارزشیابی مردم‌محور تفاوت‌های بنیادینی دارند که از فلسفه و منطق روش‌شناختی آنها ناشی می‌شود.

۱-۴. گردآوری داده‌ها: از ساختار تا تعامل

الف) در پیمایش

در پیمایش، گردآوری داده‌ها مبتنی بر ساختارمندی، استانداردسازی و کمی‌سازی است [۱۱]. داده‌ها از طریق ابزارهایی مانند پرسشنامه‌های بسته، فرم‌های خودگزارشی یا مصاحبه‌های ساختاریافته جمع‌آوری می‌شوند. ویژگی‌های کلیدی گردآوری داده در پیمایش عبارت‌اند از:

- طراحی از پیش تعیین شده: پرسش‌ها، مقیاس‌ها، گزینه‌ها و دستورالعمل‌ها قبل از ورود به میدان تدوین می‌شوند.
- نمونه‌گیری آماری: داده‌ها از طریق نمونه‌گیری تصادفی، طبقه‌ای یا خوشه‌ای جمع‌آوری می‌شوند تا قابلیت تعمیم وجود داشته باشد.
- ابزار استاندارد: استفاده از مقیاس‌های معتبر مانند لیکرت، گاتمن یا مقیاس‌های نگرشی.
- کنترل پژوهشگر: نقش پژوهشگر به جمع‌آوری بی‌طرفانه داده محدود می‌شود.

به‌عنوان مثال، در پیمایشی درباره اعتماد عمومی، پرسشنامه‌ای طراحی می‌شود که پاسخ‌دهنده از ۱ تا ۵ میزان اعتمادش به نهادهای مختلف را نمره می‌دهد. این داده‌ها سپس در قالب عددی تحلیل آماری می‌شوند. مزیت این روش، قابلیت مقایسه و تعمیم‌پذیری است، اما محدودیتش در فقدان عمق و انعطاف نهفته است. انسان‌ها در قالب متغیرها خلاصه می‌شوند و زمینه‌های معنایی نادیده گرفته می‌شوند.

ب) در ارزشیابی مردم‌محور

در ارزشیابی مردم‌محور، گردآوری داده‌ها ماهیتی تعاملی، زمینه‌مند و انعطاف‌پذیر دارد [۲] [۴]. داده‌ها نه تنها از طریق پرسشنامه، بلکه از طریق گفت‌وگو، مشاهده و فعالیت‌های مشارکتی جمع‌آوری می‌شوند. ابزارها می‌توانند شامل موارد زیر باشند:

- مصاحبه‌های عمیق و نیمه‌ساختاریافته (برای فهم معناهای شخصی و تجربه‌ها)،
- گروه‌های کانونی مشارکتی (برای خلق معنا به صورت جمعی)،
- نگاشت مشارکتی،^۲ داستان‌گویی روایی^۳ و مشاهده مشارکتی،
- ابزارهای بصری و خلاقانه مانند عکس، نقشه، یا نمودارهای اجتماعی،
- پیمایش مانند پرسشنامه.

در این رویکرد، ابزارها از پیش تثبیت شده نیستند؛ بلکه در تعامل با مشارکت‌کنندگان و با توجه به زمینه شکل می‌گیرند. پژوهشگر به جای کنترل، تسهیل‌گر گفت‌وگوست. برای نمونه، در ارزشیابی مردم‌محور یک برنامه توانمندسازی زنان روستایی، پژوهشگر

1. Techniques & Procedures
2. Participatory Mapping
3. Storytelling

ممکن است از زنان بخواهد تا با ترسیم نقشه اجتماعی، نشان دهند چه کسانی در تصمیم‌گیری‌های خانوادگی تأثیر دارند. این داده‌ها نه فقط اطلاعات، بلکه بیان تجربه و معنا هستند.

۲-۶-۴. کنترل کیفیت و اعتبار داده‌ها

در پژوهش‌های کمی و کیفی، مفهوم «اعتبار» به صورت‌های متفاوت تعریف می‌شود.

الف) پیمایش

در پیمایش، کنترل کیفیت داده‌ها از طریق شاخص‌های آماری انجام می‌شود [۱۴]:

- **روایی:**^۱ آیا پرسش‌ها همان مفهومی را می‌سنجند که باید بسنجند؟
 - **پایایی:**^۲ آیا ابزار در اندازه‌گیری‌های مکرر نتایج مشابه تولید می‌کند؟
 - **روایی درونی و بیرونی:** برای اطمینان از کنترل متغیرهای مزاحم و تعمیم نتایج.
- ابزارها قبل از اجرا از طریق **پایلوت تست** و تحلیل آماری (مثلاً آلفای کرونباخ) بررسی می‌شوند.

ب) ارزشیابی مردم‌محور

در ارزشیابی مردم‌محور، مفهوم اعتبار بر مبنای **اعتمادپذیری**^۳ و **بازتاب‌پذیری**^۴ است [۱۵]. پژوهشگر به جای کنترل آماری، از راه‌های زیر اعتبار پژوهش را تضمین می‌کند:

- **تثلیث:**^۵ استفاده از منابع داده و ابزارهای گوناگون برای مقایسه یافته‌ها.
- **بازبینی اعضا:**^۶ ارائه یافته‌ها به مشارکت‌کنندگان برای تأیید یا اصلاح.
- **درگیری طولانی با میدان:**^۷ حضور مداوم برای درک عمیق‌تر زمینه.
- **بازتاب‌پذیری پژوهشگر:** مستندسازی نقش، پیش‌فرض‌ها و تأثیر خود در فرایند پژوهش.

در اینجا اعتبار نه به معنای «قابلیت تکرار» بلکه به معنای «قابلیت اعتماد» است. پژوهشگر باید نشان دهد یافته‌ها ریشه در تجربه زیسته مشارکت‌کنندگان دارند، نه در قضاوت شخصی.

۳-۶-۴. تحلیل داده‌ها: از عدد تا معنا

الف) پیمایش

در پیمایش، تحلیل داده‌ها مبتنی بر **آمار توصیفی و استنباطی** است. پژوهشگر از نرم‌افزارهایی مانند SPSS، R یا Stata برای انجام آزمون‌های آماری استفاده می‌کند. مراحل تحلیل معمولاً شامل موارد زیر است:

- پاک‌سازی و کدگذاری داده‌ها،
- تحلیل توصیفی (میانگین، انحراف معیار، توزیع فراوانی)،
- آزمون فرضیه‌ها از طریق همبستگی، رگرسیون، تحلیل عاملی و مدل‌سازی معادلات ساختاری،

در این تحلیل، منطق «از داده به عدد و از عدد به قانون» دنبال می‌شود. هدف، یافتن روابط قابل تعمیم میان متغیرهاست. پژوهشگر تلاش می‌کند تأثیر سوگیری انسانی را به حداقل برساند.

1. Validity
2. Reliability
3. Trustworthiness
4. Reflexivity
5. Triangulation
6. Member Checking
7. Prolonged Engagement



ب) ارزشیابی مردم‌محور

در ارزشیابی مردم‌محور، تحلیل داده‌ها به دنبال کشف معنا هستند لذا در داده‌های کیفی عمدتاً تفسیری و تماتیک است و در داده‌های کمی تحلیل عاملی اکتشافی است [۲]. داده‌ها در قالب متن، روایت یا تصویر گردآوری می‌شوند و تحلیل بر مبنای معنا و الگوهای مفهومی انجام می‌گیرد.

مراحل معمول تحلیل در این رویکرد عبارت‌اند از:

- بازخوانی کامل داده‌های متنی و روایی،
- کدگذاری باز و استخراج مفاهیم کلیدی،
- دسته‌بندی کدها در قالب مضامین^۱،
- تفسیر و بازسازی معنا با مشارکت ذی‌نفعان.

در بسیاری از موارد، تحلیل به صورت **گفت‌وگویی** انجام می‌شود؛ یعنی پژوهشگر یافته‌های اولیه را با مشارکت‌کنندگان مطرح می‌کند تا تفسیر مشترک حاصل شود. تحلیل مردم‌محور نه پایان پژوهش، بلکه **آغاز یادگیری جمعی** است.

۴-۶-۴. گزارش‌دهی و بازخورد

الف) در پیمایش

گزارش‌دهی در پیمایش معمولاً رسمی، آماری و مبتنی بر ساختار استاندارد است. نتایج در قالب جداول، نمودارها و ضرایب ارائه می‌شوند. زبان گزارش بی‌طرف و تحلیلی است و مخاطب آن معمولاً سیاستگذاران یا پژوهشگران دیگرند. بازخورد از سوی جامعه پژوهش‌گر معنا دارد، نه از سوی مشارکت‌کنندگان.

ب) در ارزشیابی مردم‌محور

در ارزشیابی مردم‌محور، گزارش‌دهی خود بخشی از فرایند مشارکت است [۱۳]. یافته‌ها در قالب‌های متنوعی ارائه می‌شوند:

- جلسات بازخورد با مشارکت‌کنندگان،
- نمایش‌های دیداری، نقشه‌ها یا داستان‌ها،
- گزارش‌های ساده و قابل فهم برای جامعه محلی.

در این رویکرد، هدف گزارش‌دهی **تسهیم دانش و ایجاد تغییر** است، نه صرفاً انتشار نتایج. پژوهشگر می‌کوشد یافته‌ها را به زبان مردمی بازگو کند تا زمینه‌ساز گفت‌وگوی اجتماعی شود.

جدول ۶. مقایسه لایه تکنیک‌ها و رویه‌ها در پیمایش و ارزشیابی مردم‌محور

محور	پیمایش	ارزشیابی مردم‌محور
نوع ابزار	پرسشنامه، فرم ساختاریافته	مصاحبه، مشاهده، روایت، نگاشت مشارکتی، پرسشنامه
طبیعت داده‌ها	عددی، کمی	متنی، روایی، تصویری، کمی
نقش پژوهشگر	جمع‌آورنده داده، ناظر بیرونی	تسهیل‌گر، همکار معنا
کنترل کیفیت	روایی، پایایی، آزمون‌های آماری	اعتمادپذیری، تثلیث، بازبینی اعضا
تحلیل داده	آماري، قیاسی	تماتیک، تفسیری، استقرایی
گزارش‌دهی	رسمی، برای جامعه علمی	مشارکتی، برای ذی‌نفعان محلی
هدف نهایی	تولید دانش تعمیم‌پذیر	تولید دانش کاربردی و بومی
رابطه پژوهش با میدان	فاصله‌مند و کنترل شده	درگیر و تعاملی

مأخذ: همان.

در آخرین لایه مدل ساندرز، تفاوت میان پیمایش و ارزشیابی مردم‌محور در سطح کنش پژوهشگر آشکار می‌شود. در پیمایش، پژوهشگر به دنبال جمع‌آوری داده از مردم است؛ در ارزشیابی مردم‌محور، هدف خلق داده با مردم است. در پیمایش، داده‌ها ابزار شناخت‌اند؛ در مردم‌محور، داده‌ها بخشی از گفت‌وگوی اجتماعی‌اند. به عبارت دیگر: پیمایش «می‌پرسد تا بداند»، اما ارزشیابی مردم‌محور «می‌شنود تا بفهمد».

در نتیجه، حتی در سطح تکنیک‌ها و رویه‌ها نیز تفاوت دو فلسفه آشکار است: یکی در جست‌وجوی کنترل و اندازه‌گیری است، دیگری در پی فهم و توانمندسازی.

۵. جمع‌بندی و پیشنهادها

پژوهش حاضر برای مقایسه نظام‌مند دو رویکرد پیمایش و ارزشیابی مردم‌محور، از «مدل ساندرز» استفاده کرد. این مدل فرایند پژوهش را در لایه‌هایی پی‌درپی از بیرون به درون تصویر می‌کند - از فلسفه و رویکرد نظری تا تکنیک‌های گردآوری داده - در این چارچوب، هر لایه به‌منزله بُعدی از منطق اندیشه و عمل پژوهشی است؛ بدین معنا که تفاوت در لایه‌های بیرونی (فلسفه و پارادایم) بر تمامی لایه‌های درونی‌تر تأثیر می‌گذارد. جدول زیر نمایی خلاصه از نحوه انطباق این مدل با دو رویکرد مورد مطالعه را ارائه می‌کند.

جدول ۷. خلاصه مقایسه پیمایش و ارزشیابی مردم‌محور در لایه‌های مدل ساندرز

لایه مدل ساندرز	پیمایش	ارزشیابی مردم‌محور
فلسفه پژوهش	اثبات‌گرایی / پسااثبات‌گرایی؛ باور به واقعیت عینی	برساخت‌گرایی / تفسیری‌گرایی؛ باور به واقعیت چندگانه و زمینه‌مند
رویکرد نظری	قیاسی؛ آزمون نظریه‌های موجود	استقرایی؛ ساخت نظریه از دل داده‌ها
راهبرد پژوهش	مشاهده از بیرون، ابزار استاندارد، کنترل پژوهشگر	مشارکت، گفت‌وگو، تسهیل‌گری و یادگیری جمعی
روش‌شناسی	کمی و ساختاریافته	کیفی یا ترکیبی، انعطاف‌پذیر و زمینه‌محور
افق زمانی پژوهش	مقطعی و ایستا	چرخه‌ای، پویا و یادگیرنده
تکنیک‌ها و رویه‌ها	پرسشنامه، آزمون آماری، داده‌های عددی	مصاحبه، روایت، تحلیل تماتیک، بازخورد جمعی در عین استفاده از ابزارهای پیمایشی

مأخذ: همان.



این چارچوب، امکان تحلیل منسجم و مقایسه‌پذیر میان دو رویکرد را فراهم می‌کند و نشان می‌دهد که تفاوت‌ها از سطح فلسفی آغاز و تا سطح ابزار ادامه می‌یابند. به عبارت دیگر، انتخاب میان این دو رویکرد در واقع انتخاب میان دو منطق شناختی و سیاستی متفاوت است: **منطق کنترل** در برابر **منطق یادگیری**.

با استفاده از «مدل ساندرز» تفاوت‌های این دو رویکرد از شش منظر فلسفه، رویکرد نظری، راهبرد، روش‌شناسی، افق زمانی و تکنیک‌های گردآوری و تحلیل داده، مورد بررسی قرار گرفت. یافته‌ها نشان دادند که تفاوت این دو رویکرد صرفاً در سطح ابزار و روش نیست، بلکه ریشه در پارادایم‌های معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی متفاوت دارد. در سطح فلسفه پژوهش، پیمایش مبتنی بر اثبات‌گرایی و پسااثبات‌گرایی است و واقعیت را عینی، مستقل و قابل اندازه‌گیری می‌بیند. در مقابل، ارزشیابی مردم‌محور در چارچوب بر ساخت‌گرایی و تفسیری‌گرایی قرار دارد و واقعیت را پدیده‌ای چندبعدی و زمینه‌مند می‌داند که در تعامل میان پژوهشگر و مشارکت‌کنندگان ساخته می‌شود. در سطح رویکرد، پیمایش از منطق قیاسی پیروی می‌کند و داده‌ها را برای آزمون نظریه‌های موجود به کار می‌گیرد، در حالی که ارزشیابی مردم‌محور از منطق استقرایی بهره می‌برد و در پی کشف الگوها و معانی جدید از دل تجربه‌های میدانی است. در سطح راهبرد، پیمایش به‌عنوان راهبردی مشاهده‌گر و کمی، بر کنترل و سنجش تأکید دارد؛ در مقابل، ارزشیابی مردم‌محور راهبردی مشارکتی است که فهم، گفت‌وگو و یادگیری را در مرکز فرایند قرار می‌دهد. در سطح روش‌شناسی، پیمایش به روش‌های کمی و ساختاریافته متکی است، حال آنکه ارزشیابی مردم‌محور روش‌های کیفی یا ترکیبی را برای درک عمیق‌تر زمینه‌ها و تجربه‌های انسانی برمی‌گزیند. از نظر افق زمانی نیز، پیمایش عمدتاً مقطعی و ایستاست، در حالی که ارزشیابی مردم‌محور ماهیتی طولی، چرخه‌ای و فرایندی دارد. در نهایت، در سطح تکنیک‌ها و رویه‌ها، پیمایش از ابزارهای استاندارد و کنترل شده مانند پرسشنامه‌ها استفاده می‌کند و تحلیل آن آماری است، در حالی که ارزشیابی مردم‌محور بر گفت‌وگو، روایت، تحلیل تماتیک و بازخورد جمعی تکیه دارد.

این تمایزها نشان می‌دهد که پیمایش و ارزشیابی مردم‌محور دو رویکرد مستقل برای شناخت واقعیت اجتماعی هستند. پیمایش، شناختی از بیرون برای کنترل و تعمیم تولید می‌کند؛ در حالی که ارزشیابی مردم‌محور شناختی از درون برای یادگیری و تغییر فراهم می‌سازد. از این منظر، **تغییر جهت از پیمایش به ارزشیابی مردم‌محور صرفاً تغییر ابزار نیست، بلکه دگرگونی در فلسفه ارزیابی و نوع رابطه میان دولت و مردم است.** یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که انتخاب میان پیمایش و ارزشیابی مردم‌محور، پیامدهای مستقیم برای نظام ارزیابی کشور دارد. نظام کنونی ارزیابی در ایران که عمدتاً مبتنی بر پیمایش‌های آماری است، در توصیف وضعیت موجود کارآمد است، اما در فهم تجربه‌های مردمی و فرایندهای اجتماعی عمیق‌تر ناتوان است. از این رو، گذار به رویکرد مردم‌محور می‌تواند به تحول در چند سطح منجر شود.

در سطح ملی، باید مأموریت نظام ارزیابی از «سنجش عملکرد دستگاه‌ها» به «درک تجربه و اثر سیاست‌ها بر مردم» تغییر یابد. این تغییر مستلزم تدوین چارچوب سیاستی جدیدی است که داده‌های مردم‌محور را در کنار داده‌های رسمی و آماری به رسمیت بشناسد. همچنین، نهادهای مرکزی ارزیابی از جمله سازمان برنامه و بودجه و مرکز آمار باید نقش خود را از تولید داده به تسهیل یادگیری اجتماعی و تفسیر داده‌ها گسترش دهند. در سطح نهادی، نیاز به بازتوانی ارزیابان در مهارت‌های کیفی، تسهیل‌گری و بازتاب‌پذیری وجود دارد. شاخص‌های ارزیابی عملکرد باید به‌گونه‌ای بازطراحی شوند که علاوه بر جنبه‌های کمی، ابعاد کیفی نظیر رضایت، احساس عدالت، اعتماد اجتماعی و تجربه زیسته شهروندان را نیز در برگیرند. در نهایت، در سطح برنامه‌ها و پروژه‌های توسعه‌ای، ارزیابی‌ها باید چرخه‌ای، مستمر و مشارکتی طراحی شوند تا بازخورد و یادگیری در طول زمان امکان‌پذیر باشد. بر پایه نتایج به دست آمده و با بهره‌گیری از تجارب بین‌المللی در زمینه ارزشیابی مشارکتی [۵][۶][۱۷]، پیشنهادها زیر برای تحول در نظام ارزیابی کشور ارائه می‌شود:

۱ **تدوین چارچوب ملی ارزشیابی مردم‌محور:** ایجاد سندی بالادستی ذیل سازمان اداری استخدامی برای تعریف

اصول، استانداردها و شیوه‌های اجرایی ارزشیابی مشارکتی و زمینه‌محور.

۲ **ظرفیت‌سازی تخصصی برای ارزیابان:** طراحی دوره‌های آموزشی رسمی و ضمن خدمت در حوزه روش‌های کیفی، تسهیل‌گری اجتماعی و تحلیل داده‌های ترکیبی.

۳ **توسعه گزارش‌های ترکیبی مردم‌محور:** انتشار سالانه «گزارش ارزشیابی مردم‌محور از سیاست عمومی» در کنار آمارهای رسمی برای ایجاد تصویری جامع‌تر از واقعیت اجتماعی.

به‌طور کلی، نتایج پژوهش نشان می‌دهد که پیمایش و ارزشیابی مردم‌محور دو فلسفه متمایز در شناخت اجتماعی‌اند. پیمایش مبتنی بر منطق سنجش و کنترل است، درحالی‌که ارزشیابی مردم‌محور بر منطق گفت‌وگو، معنا و یادگیری تکیه دارد. گذار از نظام ارزیابی پیمایشی به مردم‌محور در واقع گامی در جهت تحول در شیوه حکمرانی دانایی در کشور است؛ تحولی از ارزیابی برای پاسخ‌گویی به ارزیابی برای یادگیری و اعتمادسازی. چنین تغییری می‌تواند ظرفیت نظام اداری را برای درک پیچیدگی‌های اجتماعی افزایش دهد، فاصله میان سیاستگذاران و جامعه را کاهش دهد و فرایند تصمیم‌سازی عمومی را انسانی‌تر و یادگیرنده‌تر سازد. به تعبیر برنامه توسعه سازمان ملل متحد [۵]، آینده نظام‌های ارزیابی به سمت مدل‌هایی حرکت می‌کند که در آن مردم نه «موضوع ارزیابی» بلکه «شریک شناخت و بهبود» هستند.

منابع و مآخذ

- [1] Guba, E. G., & Lincoln, Y. S. (1994). "Competing Paradigms in Qualitative Research." In N. K. Denzin & Y. S. Lincoln (Eds.), *Handbook of Qualitative Research*. SAGE.
- [2] Patton, M. Q. (2015). *Qualitative Research & Evaluation Methods* (4th ed.). SAGE.
- [3] Chambers, R. (1997). *Whose Reality Counts? Putting the First Last*. Intermediate Technology Publications.
- [4] Estrella, M., & Gaventa, J. (1998). *Who Counts Reality? Participatory Monitoring and Evaluation: A Literature Review*. IDS Working Paper 70.
- [5] UNDP. (2021). *Guidance on Participatory Evaluation Approaches*. UNDP Evaluation Office.
- [6] OECD. (2019). *Citizen-driven Data for Better Policy*. Paris: OECD Publishing.
- [7] Creswell, J. W., & Plano Clark, V. L. (2018). *Designing and Conducting Mixed Methods Research* (3rd ed.). SAGE.
- [8] Babbie, E. (2021). *The Practice of Social Research* (15th ed.). Cengage Learning.
- [9] Saunders, M., Lewis, P., & Thornhill, A. (2019). *Research Methods for Business Students* (8th ed.). Pearson.
- [10] Creswell, J. W., & Creswell, J. D. (2018). *Research Design: Qualitative, Quantitative, and Mixed Methods Approaches* (5th ed.). SAGE.
- [11] Fowler, F. J. (2014). *Survey Research Methods* (5th ed.). SAGE.
- [12] Schwandt, T. A. (1994). "Constructivist, Interpretivist Approaches to Human Inquiry." In N. K. Denzin & Y. S. Lincoln (Eds.), *Handbook of Qualitative Research*. SAGE.
- [13] Cousins, J. B., & Whitmore, E. (1998). "Framing Participatory Evaluation." *New Directions for Evaluation*, 80, 5–23.

- [14] Bryman, A. (2016). *Social Research Methods* (5th ed.). Oxford University Press.
- [15] Lincoln, Y. S. , & Guba, E. G. (1985). *Naturalistic Inquiry*. SAGE.
- [16] Strauss, A. , & Corbin, J. (1998). *Basics of Qualitative Research: Techniques and Procedures for Developing Grounded Theory*. SAGE.
- [17] World Bank. (2020). *Citizen Engagement in Evaluation and Service Delivery*. Washington, DC.

گزیده سیاستی

گذار از پیمایش به ارزشیابی مردم‌محور، تغییری در ابزار نیست؛ تحولی در فلسفه حکمرانی است. این تحول، ارزیابی را از فرایندی برای کنترل، به سازوکاری برای یادگیری، اعتمادسازی و توانمندسازی اجتماعی تبدیل می‌کند.



مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی

تهران، خیابان پاسداران، روبروی پارک نیوران (ضلع جنوبی، پلاک ۸۰۲)

تلفن: ۷۵۱۸۳۰۰۰ صندوق پستی: ۱۵۸۷۵-۵۸۵۵ پست الکترونیک: mrc@majles.ir

وبسایت: rc.majles.ir